



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان است که عمدتاً در
خدمت تدارک ، برپایی و پیشبرد
جنگ مقاومت ملی مردمی و
انقلابی (شکل مشخص کنونی
جنگ خلق) قرار دارد .

(اساسنامه حزب)

شماره هفدهم - ویژه پولینوم سوم کمیته مرکزی دوره سوم عقرب 1386 (نوامبر 2007)

مطالبی پیرامون چند مسئله مبرم ایدئولوژیک - سیاسی

مطالبی که ذیلاً تحت عناوین جداگانه مطرح گردیده اند، در اصل در پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان مورد بحث قرار گرفته و قبلاً در نشریه درونی مرکزی حزب بصورت درونی منتشر گردیده بودند. برای آماده کردن این مطالب غرض نشر در شعله جاوید، نه تنها نحوه طرح آنها تغییر داده شده بلکه تغییرات معینی در خود متن نیز وارد گردیده است. بعضاً مطالب مورد تعدیل قرار گرفته اند و یا جدیداً در متن وارد گردیده اند و همچنان مطالب معینی از متن اصلی به دلیل درونی بودن شان در متن حاضر وارد نگردیده اند. در صفحه (20)

تبانی و تقابل امپریالیزم با فنودالیزم و نیمه
فنودالیزم

در صفحه (20)

تبانی و تقابل ایدئولوژی امپریالیستی با بنیادگرایی

در صفحه (9)

مهمترین تغییر و تحول در کشور های تحت سلطه

در صفحه (11)

جدی ترین تحولات در کشور های امپریالیستی

در صفحه (13)

تجاوز و اشغالگری محور کارزار امپریالیستی جاری

در صفحه (15)

در باره او ضاع جهانی

در صفحه (16)

تدویر موفقیت

آمیزسومین پولینوم

کمیته مرکزی حزب

کمونیست (مائونیست)

افغانستان

سندی که در اصل بعد از تدویر پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، در شماره ویژه ای از نشریه درونی حزب منتشر گردیده بود، بعد از تعدیلات لازمه که مستلزم انتشار آن در شعله جاوید است، در نوشته حاضر انعکاس داده شده است. آن مطالبی از متن سند اصلی که خصلت درونی داشته اند، در این نوشته انعکاس داده نشده اند. علاوه مطالب معینی از متن اصلی از لحاظ نحوه بیان به قسمی مورد تعدیل قرار گرفته اند که برای نشر در شعله جاوید مناسب و موزون باشند

در صفحه (2)

تدویر موفقیت آمیز سومین پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

سندی که در اصل بعد از تدویر پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، در شماره ویژه ای از نشریه درونی حزب منتشر گردیده بود، بعد از تعدیلات لازمه که مستلزم انتشار آن در شعله جاوید است، در نوشته حاضر انعکاس داده شده است. آن مطالبی از متن سند اصلی که خصلت درونی داشته اند، در این نوشته انعکاس داده نشده اند. علاوه مطالب معینی از متن اصلی از لحاظ نحوه بیان به قسمی مورد تعدیل قرار گرفته اند که برای نشر در شعله جاوید مناسب و موزون باشند.

مطابق به ماده سیزدهم فصل دوم اساسنامه (آئین نامه تشکیلاتی) حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان ، پولینوم کمیته مرکزی حزب باید سال یکبار دایر گردد. متأسفانه حزب قادر نشد پولینوم دوم کمیته مرکزی را یکسال بعد از تدویر پولینوم اول برگزار نماید، بلکه توانست دو سال بعد از آن دایر نماید. این موضوع به عنوان یکی از مسائل قابل دقت در پولینوم دوم کمیته مرکزی مورد توجه قرار گرفت و فیصله به عمل آمد که پولینوم سوم حتماً یکسال بعد دایر گردد. گرچه مشکلات امنیتی و لوژیستیکی باعث گردید که پولینوم سوم کمیته مرکزی در موقع تعیین شده از قبل دایر نگردد، ولی حزب قادر شد که در مدت زمان نسبتاً کمی بر این مشکلات فایق آید و پولینوم سوم را پس از چند هفته تعویق برگزار نماید.

پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با شرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب برگزار گردید.

پولینوم با ارائه گزارشات دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب در عرصه های ایدئولوژیک - سیاسی ، تشکیلاتی ، روابط بین المللی ، نشراتی ، مالی ، فعالیت های ملی - دموکراتیک و مبارزات ویژه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان ، آغاز گردید . گزارش عمومی توسط صدر کمیته مرکزی حزب ارائه گردید و اعضای دیگر

دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب نیز در عرصه های تشکیلاتی و فعالیت های ملی - دموکراتیک، گزارشات ویژه شان را ارائه کردند. پس از ارائه گزارشات دفتر سیاسی به پولینوم، سائر رفقای شرکت کننده در پولینوم نیز تا آنجائیکه لازم دانستند نکات تفصیلی معینی از گزارشات مربوطه شان را به پولینوم تقدیم کردند.

هر چند حل و فصل تفصیلی مسائل مطروحه در پولینوم مستلزم پیشبرد مباحثات طولانی و همه جانبه بود و این امر طلب می کرد که جلسات پولینوم چندین روز را در بر گیرد. اما به دلیل شرایط امنیتی نسبتاً ناگوار که در اثر پیدایش شرایط جنگی ناخواسته در منطقه مورد تدویر پولینوم به وجود آمد، پولینوم در همان ابتدای برگزاری تصمیم گرفت که مجموع جلسات آن بیشتر از چند روز طول نکشد. به این ترتیب پولینوم به حل و فصل اصولی مسائل مطروحه پرداخت و تدوین تفصیلی و نهائی فیصله ها را بر عهده دفتر سیاسی کمیته مرکزی گذاشت. مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و مبارزات ویژه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی دو مورد اصلی تمرکز مباحثات پولینوم را در ابتدا و انتهای جلسات آن تشکیل دادند. عرصه های تشکیلاتی، روابط بین المللی و فعالیت های ملی - دموکراتیک مورد توجه و ارزیابی جدی قرار گرفتند و سائر عرصه ها نیز مورد دقت لازمه واقع شدند.

خلاصه ارزیابی ها و نتیجه گیری های پولینوم قرار ذیل ارائه می گردد :

I - مجموع مسائل ایدئولوژیک -

سیاسی در پنج عرصه مورد توجه و دقت قرار گرفتند :

1 : مسائل ایدئولوژیک - سیاسی درونی حزب .

2 : مسائل ایدئولوژیک - سیاسی درونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی .

3 : مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه منحرفین چپ (" سازمان پیکار ... اصولیت ... " ، " مائونیست های افغانستان " ، سوسیالیست های کارگری ، ...)

مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه تسلیم طلبان قبلاً منسوب به چپ (حزب آزادیخواهان ، حزب هماهنگی ملی ، سازمان روشنگران افغانستان ، سازمان رهایی و راوا بقیای تسلیم طلب ساما و اخگر و غیره)

افشای چهره های خانن و موقعیت یافته در درجات بالایی مقامات دولتی رژیم دست نشانده که قبلاً به چپ منسوب بوده اند.

4 : مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده .

5 : مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه نیروهای مقاومت ارتجاعی اسلامی (طالبان ، حزب اسلامی ،) پولینوم در مورد این مسائل و مبارزات به ارزیابی ها و نتیجه گیری های ذیل نائل آمد :

1 - در مورد مسائل ایدئولوژیک - سیاسی درونی حزب

2 - در مورد مسائل ایدئولوژیک - سیاسی درونی جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی
3 - پولینوم در مورد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه منحرفین چپ (" سازمان پیکار ... اصولیت ... " ، " مانویست های افغانستان " ، " سازمان سوسیالیست های کارگری " ...) ، روی سه نکته تاکید به عمل آورد :

اول اینکه مبارزات پیش برده شده درینمورد اصولی بوده و تأثیرات مثبتی داشته است ، به ویژه از لحاظ تربیت ایدئولوژیک - سیاسی خود رفقای حزب و لازم است که این مبارزات حتی المقدور ادامه یابد .

دوم اینکه سمپاشی های " سازمان پیکار ... اصولیت ... " و " مانویست های افغانستان " علیه حزب ، در واقع اکنون به وسیله ای برای تخریب حزب توسط تسلیم طلبان قبلا منسوب به جنبش چپ افغانستان مبدل گردیده است و لازم است درینمورد افشاگری به عمل آید .

سوم اینکه ضرورت پیشبرد مبارزات فعال ایدئولوژیک - سیاسی علیه شبه تروتسکیست های سازمان سوسیالیست های کارگری یک ضرورت ایدئولوژیک - سیاسی است و غیر فعال بودن تقریباً کامل حزب درین عرصه جدا قابل انتقاد است و باید هر چه زود تر به این ضرورت بصورت فعال و جدی پاسخ گفت .

پولینوم مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و افشاگری های سیاسی علیه تسلیم طلبان قبلا منسوب به جنبش چپ افغانستان را ، هم از لحاظ تربیت ایدئولوژیک - سیاسی منسوبین حزب و هم از لحاظ ضرباتی که بر تسلیم طلبان وارد کرده است ، اصولی و مثبت ارزیابی کرده و خواهان ادامه پیگیری تر و جدی تر آن گردید .

پولینوم افشاگری علیه چهره های خان و موقعیت یافته در درجات بالایی مقامات دولتی رژیم دست نشانده را ، که قبلاً منسوب به جنبش چپ افغانستان بوده اند ، در عین حالیکه اصولی و مثبت ارزیابی کرد ، روی یک کمبود جدی مبارزه درین عرصه انگشت گزارد و آن اینکه در این افشاگری ها مبانی فکری و سیاسی این خانین بقدر کافی مورد دقت و حلاجی قرار نگرفته است . پولینوم تاکید کرد که این نقیصه باید در افشاگری های آینده مرفوع گردد .

4 - پولینوم مبارزات ایدئولوژیک -

سیاسی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده توسط حزب را ، به مثابه وظیفه عمده مبارزاتی ایدئولوژیک - سیاسی در سطح جامعه ، ناکافی ارزیابی کرد و روی این نکته انگشت گزارد که باید سطح این مبارزات ارتقا یابد و در عین حالیکه جنبه تهیجی تا کنونی آن حفظ میگردد ، بصورت یک مبارزه تبلیغی و ترویجی همه جانبه پیش برده شود .

5 : پولینوم روی این موضوع تاکید به عمل آورد که پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی همه جانبه علیه نیروهای مقاومت ارتجاعی اسلامی (طالبان ، حزب اسلامی ،) یکی از جنبه های مهم مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی حزب را میسازد و مبارزاتی که تا حال درین راستا صورت گرفته است ، نه تنها ناکافی بلکه غیر منسجم و غیر منظم نیز بوده است . این مبارزات باید منظم تر و منسجم تر گردد و بصورت مبارزات همه جانبه تبلیغی و ترویجی پیش برده شود .

II - پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب ، مجموع مسائل تشکیلاتی حزب را از دو جنبه گسترش تشکیلاتی و استحکام تشکیلاتی حزب مورد دقت و توجه قرار داد . پولینوم با تاکید روی این نکته اساسی که تکیه استوار بر خط ایدئولوژیک - سیاسی برنامه و اساسنامه حزب پایه اساسی ایدئولوژیک - سیاسی استحکام و گسترش تشکیلاتی حزب را می سازد ، روی ضرورت تعمیل پیگیر اصول و ضوابط تشکیلاتی آئین نامه تشکیلاتی حزب ، به مثابه محور اصولی تشکیلاتی استحکام و گسترش تشکیلات حزب تاکید ورزید .

پولینوم سوم در رابطه با مسائل مربوط به استحکام و گسترش تشکیلاتی حزب به نتیجه گیری های ذیل دست یافت :

1 - پس از تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و تشکیل حزب کمونیست (مانویست) افغانستان ، در فاصله زمانی میان کنگره و پولینوم اول کمیته مرکزی حزب تا پولینوم دوم کمیته مرکزی ، سیاست تشکیلاتی حزب عمدتاً عبارت بود از مبارزه برای تحکیم وحدت بدست آمده از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی .

ارزیابی پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب

این بود که سیاست تشکیلاتی مذکور تا حد معینی به نتایج مطلوب منجر شده و باید مبارزه برای گسترش تشکیلات حزب به جنبه عمده سیاست تشکیلاتی حزب مبدل گردد . پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب ، سیاست گسترش تشکیلاتی حزب را در دو محور معین و مشخص نموده بود: یکی جذب خون تازه از میان نسل جوان یعنی دختران و پسران جوانی که به مبارزه انقلابی روی می آورند و دیگری جذب منسوبین سابقه جنبش چپ کشور . پولینوم ، محور اول را به مثابه محور عمده و محور دوم را به مثابه محور غیر عمده مشخص نموده بود .

پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب در ارزیابی از پیشبرد سیاست تشکیلاتی فیصله شده در پولینوم دوم کمیته مرکزی به این نتیجه رسید که : هر چند در فاصله زمانی میان پولینوم دوم و پولینوم سوم کمیته مرکزی ، حزب نتوانست به گسترش تشکیلاتی مورد لزوم دست یابد ، اما سطح معینی از گسترش تشکیلاتی بدست آمده است و در هر حال سیاست تشکیلاتی تعیین شده در پولینوم دوم کمیته مرکزی درست و اصولی و عملی بوده است .

پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب قویا خواهان آن است که سیاست تشکیلاتی تعیین شده در پولینوم دوم کمیته مرکزی کماکان باید ادامه یابد و تمامی واحد های تشکیلاتی حزب ، مطابق به شرایط منطقه بی شان ، در تطبیق و تعمیل این سیاست بصورت فعالانه و رزمنده کوشا باشند .

حد مطلوب برای گسترش تشکیلاتی حزب در مرحله فعلی مبارزه یعنی مرحله مبارزه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان ، دستیابی به آن سطحی از گسترش تشکیلاتی است که پاسخگوی نیازمندی های عبور عملی از مرحله مبارزه تدارکی به مرحله عملی برپایی و پیشبرد جنگ باشد .

2 - قدر مسلم است که مبارزه برای استحکام تشکیلاتی حزب یک مبارزه مستمر و دایمی و غیر قابل تعطیل است . همانطوریکه پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب اعلام نمود ، تشکیلات حزب به مثابه یک تشکیلات واحد حزبی استحکام یافته و جناح های تشکیل دهنده پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م)

افغانستان و شرکت کننده در کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان ، بخوبی درین تشکیلات واحد حزبی ادغام و حل گردیده اند ، به قسمیکه دیگر نمود های مبارزی از جناح بندی های قبل از تشکیل حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان ، در تشکیلات حزب ، به چشم نمی خورد .

اما این سطح از استحکام تشکیلاتی حزب صرفاً جنبه معینی از استحکام تشکیلاتی حزب را تشکیل می دهد . در مرحله فعلی مبارزاتی ، که حزب در حال پیشبرد مبارزه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمتابیه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان است ، استحکام تشکیلاتی مورد نیاز برای حزب عبارت از آن سطحی از استحکام است که بتواند پایه تشکیلاتی لازمه برای عبور از مرحله تدارک به مرحله آغاز عملی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را فراهم نماید .

پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب اعلام می نماید که سیاست تشکیلاتی حزب از زاویه استحکام باید بر محور مبارزه برای دستیابی به اینچنین سطحی از استحکام تشکیلاتی متمرکز گردد. پولینوم خواهان آن است که تمامی واحد های تشکیلاتی حزبی و قبل از همه مقامات رهبری حزبی در سطوح مختلف برای دستیابی به اینچنین سطحی از استحکام تشکیلاتی بصورت اصولی ، منظم و فعال کار و پیکار نمایند.....

III - روابط بین المللی حزب مبتنی بر انترناسیونالیسم پرولتری است و انترناسیونالیسم پرولتری به عنوان یک اصل اساسی حزبی در برنامه و اساسنامه حزب قید گردیده است .

محور عمده روابط بین المللی حزب ، به مثابه عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، را ارتباطات حزب با کمیته " جا " و همچنان احزاب و سازمان های عضو " جا " تشکیل می دهد . با تکیه برین محور می توان - و باید - برای تامین روابط با نیروهای مانوئیست بیرون از " جا " و همچنان تامین روابط با نیروهای چپ انقلابی غیر مانوئیست تلاش به عمل آورد .

یکی از مباحث مطروحه در پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب ، ضرورت توجه بیشتر به روابط بین المللی حزب و

سازماندهی منظم تر و منسجم تر این روابط بود..... . پس از تدویر پولینوم دوم کمیته مرکزی ، فعالیت های مبارزاتی حزب در عرصه روابط بین المللی ، چه در سطح جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و چه در سطح بیرون از " جا " ، نسبتاً چشمگیر بوده است .

پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب ، با توجه به این موضوع ، ضمن تاکید بر دوام و ارتقا و گسترش سیاست تعیین شده در پولینوم دوم در مورد روابط بین المللی حزب ، ... کمیته روابط بین المللی حزب را ... تعیین نمود و به این کمیته مسئولیت داد تا روابط بین المللی حزب را بیشتر از پیش منظم تر و منسجم تر ساخته و برای ارتقا و گسترش اصولی روز افزون آن کار و پیکار نماید .

پس از پولینوم دوم کمیته مرکزی ، حزب توانسته است به مثابه یک عضو جدیدالورود در کنفرانس منطقه یی احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا ، در کنفرانس سال گذشته منطقه شرکت کند و به این ترتیب عملاً به شبکه اعضای " جا " در جنوب آسیا وصل شود .

همچنان حزب در " سمینار بین المللی راجع به امپریالیسم و انقلاب در قرن بیست و یک " که از طرف حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) دعوت شده بود ، شرکت کرد و نظرات خود را پیرامون مسائل مطروحه در سمینار مطرح نمود .

علاوفاً رفا در کنفرانس بین المللی احزاب مانوئیست کشور های مختلف به مناسبت چهلمین سالگرد انتقاد از خود حزب کمونیست اندونیزیا شرکت نمودند . اکثریت شرکت کنندگان این کنفرانس را احزاب عضو " جا " تشکیل میدادند .

به این ترتیب سطح تماسهای نسبتاً نزدیک حزب با اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که قبلاً صرف در سطح تماس ها با حزب کمونیست ایران (م ل م) محدود بود ، در سطح نسبتاً خوبی گسترش یافت . درین میان وصل شدن حزب به شبکه اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا گام مهمی در گسترش روابط بین المللی حزب در سطح " جا " محسوب میگردد .

تحکیم و تنظیم بیشتر این روابط یک وظیفه مبارزاتی مهم ما را در عرصه

روابط بین المللی در آینده می سازد . انکشاف روز افزون ارتباطات و همکاری ها میان حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان و حزب کمونیست ایران (م ل م) ، بطور ویژه ای ، یک ضرورت مبارزاتی در سطح کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و همچنان در سطح منطقه محسوب میگردد.....

روابط و همکاری های نزدیک و فشرده میان حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان ، از هر لحاظ ، یک ضرورت مبارزاتی اجتناب ناپذیر است

حزب ، پس از شرکت در " سمینار بین المللی راجع به امپریالیسم و انقلاب در قرن بیست و یک " تماس های رفیقانه نسبتاً نزدیک با حزب کمونیست مانوئیست هند را حفظ کرده است . ما این تماس ها را ، در همراهی با کمیته جنبش و احزاب موثر در منطقه بخاطر وصل کردن این حزب به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ادامه خواهیم داد.....

حزب ، برای کنگره موسس حزب کمونیست انقلابی کانادا پیام رفیقانه فرستاد و رفقا به عنوان ناظر در جلسات کنگره مذکور شرکت کردند. حزب کمونیست انقلابی کانادا یک حزب مارکسیست - لنینیست - مانوئیست است که تا حال در بیرون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باقی مانده است . ما تماس و رابطه با این حزب را در جهت تحکیم و گسترش بیشتر و نزدیک ساختن حزب مذکور به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ادامه خواهیم داد .

تماس ها و روابط ما با حزب کمونیست فلپین هنوز در سطح پائینی قرار دارد.... در جریان شرکت حزب در " سمینار بین المللی راجع به امپریالیسم و انقلاب در قرن بیست و یک " و همچنان " کنفرانس بین المللی به مناسبت چهلمین سالگرد انتقاد از خود حزب کمونیست اندونیزیا " تماس های نزدیکی با منسوبین این حزب بر قرار گردید.....

سعی ما بر آن است که ... روابط منظمی با حزب کمونیست فلپین بر قرار کنیم . در جریان پیشبرد کارزار دفاع از انقلاب نیپال توسط حزب مزدور کیستان پاکستان ، ما تماس نسبتاً نزدیکی با حزب مذکور بر قرار کردیم . تا جائیکه شواهد نشان میدهد ، زمینه های نسبتاً خوبی از لحاظ همکاری های مبارزاتی منطقه یی

میان حزب ما و حزب مزدور کیسان پاکستان موجود است و به همین جهت ضرور است که تماس نسبتاً نزدیک برقرار شده با این حزب، در سطح تماس و ارتباط منظم و مستمر میان دو حزب انکشاف داده شود.

همانطوریکه در شماره شانزدهم شعله جاوید مشاهده می‌گردد، گروهی بنام " کمونیست های انقلابی خلیج " پیامی برای حزب ارسال کرده و در ضمن آن، سولاتی را در رابطه با خط برنامه یی حزب و همچنان نیروهای جهادی اسلامی و مشخصاً احمد شاه مسعود مطرح کرده است. این گروه برای ما ناشناخته است و سولات مطرح شده در پیام نیز نشان می‌دهد که این گروه درک روشنی از خط برنامه یی حزب و شرایط سیاسی افغانستان ندارد. در مورد این گروه باید بطور مشخص تحقیق به عمل آید و در صورت ضرورت تماس و ارتباط نزدیک با آن برقرار گردد.

شرکت رفقا در فعالیت های مبارزاتی " جنبش مقاومت خلق ها " یکی دیگر از عرصه های روابط بین المللی منسبین حزب را تشکیل می‌دهد. رفقای ما در بخش اروپایی این جنبش نسبتاً فعال اند. اما متأسفانه بنا به دلایل و عواملی این جنبش، مطابق به طرح اولیه، در منطقه جنوب آسیا نتوانسته است برآمد متبازری داشته باشد و در اروپا نیز برآمدش برجستگی مطلوبی ندارد. این دلایل و عوامل باید مورد بررسی و ارزیابی قرار بگیرند و راه های بهتری برای رشد و گسترش این جنبش جستجو گردند. بهر حال شرکت در فعالیت های مبارزاتی " جنبش مقاومت خلق ها " و تلاش برای ارتقا و گسترش روز افزون آن، به مثابه یک وظیفه مبارزاتی منسوبین حزب ما در سطح بین المللی کماکان باید ادامه یابد.

یکی از عرصه های دیگر روابط بین المللی حزب، ارتباط و پیوند با جنبش ضد جنگ در کشور های امپریالیستی است. برای حزب ما این امکان وجود دارد که در اروپا، کانادا و ایالات متحده امریکا روابط نزدیکی با این جنبش برقرار نماید... در هر سه مورد ارتباطاتی وجود دارد و حزب در کانادا توانسته است رابطه نسبتاً نزدیکی با بعضی از افراد و حلقهات این جنبش برقرار نماید.

مجموعه این ارتباطات باید منظم تر و

منسجم تر گردند و برای ارتقای کیفیت و گسترش سطح آن تلاش به عمل آید. تماس ها و ارتباطات ما با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در راس تمامی روابط بین المللی حزب قرار دارد.....

IV -- فعالیت های نشراتی یکی از عرصه های مهم مبارزاتی حزب برای تبلیغ و ترویج و سازماندهی صفوف حزب و توده های پیشرو در خدمت به تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان را تشکیل می‌دهد. این موضوع در سر لوحه هر شماره از ارگان مرکزی حزب (شعله جاوید) اعلام می‌گردد.

پولینوم، فعالیت های نشراتی حزب در هر دو ساحة فعالیت های نشراتی چاپی و الکترونیکی را مورد دقت و ارزیابی قرار داد و به نتیجه گیری های ذیل نائل آمد:

ما تا حال نتوانسته ایم مطابق به مراسم نشراتی شعله جاوید (دوره سوم) و همچنان مطابق به فیصله پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب، ارگان مرکزی حزب را به یک ماهنامه مبدل نمائیم. متأسفانه شعله جاوید کماکان فصلنامه ای باقی مانده است که حتی در مقاطع معینی حالت یک نشریه غیر موقوته را بخود می‌گیرد. علت این امر را باید در محدودیت های تشکیلاتی حزب جستجو نمود. ما باید برای رفع محدودیت های تشکیلاتی که باعث عدم انتشار ماهانه ارگان مرکزی حزب می‌گردند، مبارزات جدی و پیگیری را پیش ببریم.....

معهداً پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب به این نتیجه رسید که محدودیت های تشکیلاتی متذکره، بلافاصله بعد از تدویر پولینوم قابل رفع نیستند. از این جهت ما باید تلاش کنیم ارگان مرکزی حزب را زود به زود منتشر نمائیم ولی قادر نخواهیم بود منظم آن را بصورت ماهنامه انتشار دهیم.

همچنان پولینوم فیصله به عمل آورد که باید شکل انتشار ارگان مرکزی حزب تغییر نماید و مطابق به اندازه معمول نشریه ها به دست نشر سپرده شود و کیفیت نشراتی آن نیز بهبود یابد

نشریه درونی مرکزی حزب نقش مرکزی در پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درونی حزب بر عهده دارد....

پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب فیصله به عمل آورد که نشر پیهم و زود به زود نشریه درونی مرکزی حزب به عنوان یک ضرورت و وظیفه، هر چه زود تر باید عملاً مورد اجرا قرار بگیرد.

سایت انترنیتی شعله جاوید نقش مهمی از لحاظ فعالیت های نشراتی حزب بر عهده دارد. کیفیت این سایت نسبت به زمان قبل از پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب بهتر شده است و باید باز هم برای بهتر ساختن کیفیت آن کوشش به عمل آید. اما مهم تر از کیفیت خود سایت، کیفیت و گستردگی مندرجات آن است که باید بیشتر از پیش مورد توجه و دقت قرار بگیرد. بصورت مشخص باید در مورد بهبود بخش انگلیسی سایت و همچنان کتابخانه سایت کوشش بیشتری به عمل آید.

هم اکنون حزب با کمبود جدی مواد آموزشی، بخصوص در داخل کشور مواجه است. راه نسبتاً آسان رفع این کمبود این است که تمام مواد برنامه آموزشی تتوریک حزب با راه اندازی یک کار ضربتی توسط تمامی واحد های حزبی گرد آوری و یا جدیداً تایپ و تنظیم گردیده و همه در کتابخانه سایت انترنیتی شعله جاوید انداخته شوند.

بخش انگلیسی سایت نقش مهمی در تبلیغات بین المللی حزب بر عهده دارد. این بخش را با جهتگیری ایجاد یک سایت انگلیسی مستقل، بر محور یک نشریه بین المللی حزبی، باید بیشتر انکشاف داد. رفقای بیشتری باید در ترجمه اسناد حزبی به انگلیسی همت گمارند. بیگمان ترجمه برنامه و اساسنامه حزب به انگلیسی یک مسنولیت اجرا نشده است و باید برای اجرای هر چه زود تر عملی آن همت گماشت. تنظیم و رهبری اجرای این وظایف یکی از مسنولیت های کمیته بین المللی حزب محسوب میگردد.

V - پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب، به صراحت اعلام می‌نماید که حزب ما از لحاظ مالی شدیداً در مضیقه است و عرصه های مختلف مبارزاتی حزب از لحاظ مالی، از تامین مالی مناسب رفقای حرفه یی گرفته تا مسائل مالی مربوط به ارتباطات تشکیلاتی، ارتباطات بین المللی، نشرات، فعالیت های ملی - دموکراتیک و غیره با مشکلات فراوانی مواجه است. یقیناً وقتی درین عرصه ها با مشکلات مالی شدیداً مواجه باشیم،

برای طرح مشکلات مالی در عرصه فعالیت های مشخص تدارکی نظامی جای بحثی نمی تواند وجود داشت باشد. پولینوم به این نظر است که راه اساسی رفع مشکلات مالی حزب همانا عبور هرچه سریعتر از مرحله تدارک به مرحله آغاز جنگ است. اما این عبور نیز به نوبه خود در یک حد معین نیازمند تامین مالی است.... پولینوم برای رفع مشکلات مالی کنونی حزب فیصله های معین و مشخصی به عمل آورد.....

VI - پولینوم فعالیت های مبارزاتی ملی - دموکراتیک حزب را در دو عرصه مبارزاتی جوانان و زنان مورد توجه و ارزیابی قرار داد. پولینوم فعالیت های مبارزاتی حزب در عرصه مبارزاتی جوانان را مثبت و پیشرونده ارزیابی کرده و برای بهبود هر چه بیشتر آن فیصله هایی به عمل آورد. اما در رابطه با فعالیت های مبارزاتی در عرصه مبارزاتی زنان به این نتیجه رسید که متأسفانه هنوز هم فعالیت های مبارزاتی حزب در این عرصه، نا منسجم و وقفه یی بوده و بصورت درست و مطلوب پیش نمی رود. عامل عمده این وضعیت نبود کادر های فعال حزبی، بخصوص کادر های فعال زن، برای تقبل مسئولیت رهبری عملی این مبارزات است.

به نظر پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب، تا زمانی که حزب نتواند این کمبود مهم و جدا قابل انتقاد خود را رفع نماید، نمی توان انتظارات قابل ملاحظه ای از فعالیت های مبارزاتی حزب در رابطه با مسئله زنان داشت. در واقع باید پذیرفت که در تخالف با خط برنامه یی و اساسنامه یی حزب در مورد مسئله زنان، عملاً شوونیزم مرد سالار بر حزب حاکم است. به نظر پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب، باید یک حرکت مبارزاتی خطی علیه وضعیت حاکم بر حزب درینمورد براه افتد، حرکتی که بتواند در صفحات نشریه درونی مرکزی حزب انعکاس یابد و مسئله زنان را به یک مبحث مهم درون حزبی مبدل نماید.

موازی با این حرکت مبارزاتی خطی درونی، باید توجه بیشتری به امر آموزش و پرورش دختران جوان مرتبط به فعالیت های دموکراتیک حزب به عمل آید و از میان آنها افراد مستعد به حزب جلب و جذب گردند و توسط حزب برای

تقبل مسئولیت های مبارزاتی بصورت جدی تحت تربیت قرار بگیرند. VII - پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب توجه خاصی به مبارزات ویژه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، مبذول داشت. منظور از این مبارزات ویژه، مبارزاتی اند که از لحاظ تنوریک و عملی مستقیماً دارای کرکتر ابتدایی و یا پیشرفته نظامی و جنگی هستند.

مباحثات حول این موضوع با وجودیکه وقت نسبتاً زیادی از جلسات پولینوم را به خود اختصاص داد، در همه موارد نتوانست به فیصله های نهایی برسد.

پولینوم در مورد مباحثاتی که جر و بحث حول آنها نتوانست به فیصله های نهایی برسد، فیصله به عمل آورد که این مباحثات بعد از پولینوم در درون دفتر سیاسی و همچنان در درون کمیته مرکزی و در صورت ضرورت و امکان در سطوح پائین تر تشکیلاتی ادامه یابد و در موقع لازمه در نشریه درونی مرکزی مطرح گردد.

بقیه از صفحه (19)

سلطه است، بار عمده و مستقیم فشار و تضییقات آن بر دوش خلق ها و ملل تحت ستم سنگینی می کند، عالی ترین شکل مبارزه یعنی جنگ در همین کشور ها به وقوع می پیوندد و بالای همین خلق ها و ملل تحمیل می گردد. به همین جهت است که تضاد عمده کنونی جهان عبارت است از تضاد میان امپریالیزم و خلق ها و ملل تحت ستم جهان.

به عبارت دیگر، مقام آنتاگونیستی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در شرایط کنونی جهان عمدتاً از طریق عملکرد تضاد میان امپریالیزم و خلق ها و ملل تحت ستم جهان بیان می گردد. به همین جهت ضرورت انقلاب در جهان عمدتاً در کشور های تحت سلطه و در میان خلق ها و ملل تحت ستم جهان مطرح می گردد. به بیان دیگر شرایط عینی مساعد برای انقلاب و پیشبرد مبارزات انقلابی عمدتاً در کشور های تحت سلطه و در میان خلق ها و ملل تحت ستم جهان فراهم است. یقیناً ضرورت انقلاب و شرایط مساعد برای انقلاب از لحاظ اوضاع عینی در کشور های

امپریالیستی نیز مطرح است، اما از لحاظ مجموع اوضاع جهان و در مقایسه با کشور های تحت سلطه، در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

به این ترتیب تا جائیکه به شرایط عینی یعنی به تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جهان مربوط است، شرایط برای راه اندازی و پیشبرد مبارزات انقلابی مساعد است. اما در شرایط کنونی، رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدیولوژیک و سیاسی جامعه یک رابطه موزون نیست. به عبارت دیگر شرایط ذهنی نسبت به شرایط عینی عقبمانده و ضعیف است. وظیفه و رسالت مبارزاتی اساسی ما در جهان، رفع این عقبماندگی و ضعف است.

آدرس الکترونیکی شعله جاوید
Sholajawid2@yahoo.com

سایت فارسی

حزب کمونیست ایران (م ل م)

سایت انگلیسی

حزب کمونیست انقلابی امریکا

سایت انگلیسی

حزب کمونیست نیپال (م)

سایت انگلیسی

حزب کمونیست مانوئیست
(ترکیه - کردستان شمالی)

سایت انگلیسی

حزب کمونیست ترکیه
(م - ل ، مرکز مانوئیستی)

سایت انگلیسی

حزب کمونیست فلیپین

بقیه از صفحه (20)

انقلابات پرولتری گردید و مبارزات ملی آزادیبخش خلق ها و ملل تحت ستم جهان، در پهلوی مبارزات پرولتاریای کشور های سرمایه داری به یکی از مولفه های انقلاب جهانی مبدل گردید، رسالت پیشبرد مبارزات انقلابی علیه فئودالیزم و نیمه فئودالیزم همانند رسالت پیشبرد مبارزات ضد امپریالیستی در مناطق آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بر عهده نیروهای انقلابی پرولتری و انقلابات کارگری و نو دموکراتیک افتاد، در حالیکه سرمایه های امپریالیستی در اتحاد با نیمه فئودالیزم قرار داشت. از اینجا بود که انقلابات پیروزمند در عین سرنگونی سرمایه داری و سلطه امپریالیستی در مناطق وسیعی از جهان، ضربات کاری و مرگباری بر فئودالیزم و نیمه فئودالیزم نیز وارد آورد.

قبل از انقلاب اکتوبر، در بخش های وسیعی از سرزمین تحت تصرف روسیه تزاری در آسیای میانه، قفقاز، سایبریا و مناطق غیر روسی خود جمهوری روسیه فعلی، روابط نیمه فئودالی نیرومندی وجود داشت. انقلاب این روابط را کاملا در هم ریخت و از بیخ و بنیاد برکنند. قبل از انقلاب در روسیه حاکمیت استبدادی تزاری که در واقع حاکمیت سیاسی فئودالی بود، بر روسیه مسلط بود. انقلاب این حاکمیت را سرنگون کرد. پیروزی انقلاب اکتوبر یک پشتوانه جهانی نیرومند برای مبارزات ضد ارتجاعی و بطور مشخص ضد فئودالی در جهان به وجود آورد.

انقلاب چین روابط نیمه فئودالی و فئودالی حاکم بر یک پنجم نفوس جهان را بطور ریشه یی و بنیادی سرنگون کرد و مبارزات ضد فئودالی در جهان را بصورت نیرومندی اعتلای نوین بخشید. خلاصه، تا حال نیمه فئودالیزم در مناطق وسیعی از جهان توسط انقلابات مورد ضربت قرار گرفته و سلطه اش را از دست داده است (روسیه، چین، ویتنام، کوریای شمالی، البانیه و کیوبا). این انقلابات فعلا در مجموع جا را برای ضد انقلاب سرمایه دارانه خالی کرده و شکست خورده اند، اما نقش تاریخی شان را از لحاظ اختتام بخشیدن به سلطه نیمه فئودالیزم بطور قاطعی ایفا کرده اند. اکنون در تمامی این کشور ها - که تقریباً یک چهارم نفوس دنیا و یک سوم نفوس

کشور های تحت سلطه را در بر گرفته اند - سرمایه داری وابسته به امپریالیزم حاکمیت دارد و نه نیمه فئودالیزم.

در طی همین دوره، سرمایه داری امپریالیستی، اگر از یکجانب مناسبات فئودالی کهن را تا حدی مورد ضربت قرار داد، ولی از جانب دیگر گرایش نیرومندی برای حفظ این مناسبات و اتحاد با طبقه فئودال داشت. پیدایش مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی و همچنان مناسبات نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی (که مطابق به بیان اساسنامه حزب اساساً با مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی هم ماهیت بوده و شکل به اصطلاح ملایم تر همان مناسبات است) ثمره همین گرایشات متضاد سرمایه داری امپریالیستی بود.

حتی بعد از آنکه انقلاب در شوروی سرنگون گردید و سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش به عنوان یک ابر قدرت امپریالیستی و یک بلوک امپریالیستی در عرصه جهانی قد علم کردند، امپریالیزم غرب به رهبری امپریالیزم امریکا در هر کشور و منطقه ای که سوسیال امپریالیست ها به تقویت بورژوازی بیروکرات کمپرادور وابسته بخود می پرداختند؛ اینجا و آنجا آنها را به قدرت می رساندند و از قدرت و حاکمیتش دفاع می کردند، نیروهای فئودالی را به عنوان متحدین طبیعی شان می یافتند و روی آنها تکیه می کردند، البته در پیوند با بورژوازی کمپرادور وابسته بخود شان. افغانستان را یک نمونه مشخص این وضعیت می توان به حساب آورد با شکست سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان و فروپاشی رژیم بازمانده از دوران اشغال آنها، حاکمیت سرمایه داری بیروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی نیز به پایان رسید و نیروهای فئودال - کمپرادور به قدرت رسیدند. بر علاوه نباید فراموش کرد که حاکمیت غلیظ فئودالی چند ساله طالبان در نیمه دوم دهه نود قرن گذشته و دو سال اول قرن بیست و یک، حمایت های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست های امریکایی - انگلیسی و وابستگان منطقه یی آنها را پشت سر خود داشت.

وقتی امپریالیست های امریکایی و انگلیسی افغانستان را مورد حمله و تجاوز و اشغال قرار دادند، در برخورد با

نیروهای فئودالی، صرفاً با رژیم طالبان طرف واقع شدند، نه با تمام نیروهای فئودالی و یا نیمه فئودالیزم در کلیت آن. آنها بخش عمده نیروهای فئودالی - به شمول بخش هایی از رژیم ساقط شده طالبان - را زیر چتر حمایت شان گرفتند و در چوکات رژیم دست نشانده به حاکمیت رساندند همین جهت هم اکنون نیمه فئودالیزم در افغانستان عمدتاً متحد امپریالیزم است و فقط بخش غیر عمده آن در وجود طالبان معارض، و نه همه طالبان دوره امارت اسلامی، با اشغالگران و رژیم دست نشانده شان طرف واقع گردیده است.

در مجموع می توان گفت که خصلت های سرمایه دارانه نظام مستعمراتی کنونی حاکم بر افغانستان نسبت به خصلت های سرمایه دارانه نظام مستعمراتی دوره اشغالگری سوسیال امپریالیست ها، به مراتب ضعیف تر و ناتوان تر است و مدت ها وقت به کار دارد تا بتواند به آن سطح برسد. رژیم حامد کرزی در واقع یک رژیم فئودال - کمپرادور است، یعنی رژیمی که از اتحاد دو طبقه فئودال و بورژوازی کمپرادور تشکیل گردیده است و خصلت فئودالی آن بسیار غلیظ تر از این موضوع را در مورد عراق در نظر می گیریم:

به جرئت می توان گفت که عراق تحت سلطه امپریالیست های امریکایی - انگلیسی و رژیم دست نشانده شان، نسبت به عراق تحت سلطه رژیم صدام، فئودالی تر است. هم اکنون نیروهای فئودال - کمپرادور کرد ها و شیعیان تقریباً در مجموع و تعدادی از نیروهای فئودال - کمپرادور عرب های سنی در رژیم دست نشانده عراق جمع اند. درین اواخر امپریالیست های امریکایی حتی موفق شده اند که تعدادی از روسای قبائل عرب های سنی بادیه نشین را نیز به سوی خود جلب نمایند. در مقایسه با تمام این نیروها، بخش نیروهای فئودالی در جبهه مخالف به وضوح بخش غیر عمده را تشکیل می دهند. در سطح کل عراق مناسبات اجتماعی فئودالی وسیعاً احیا شده است. این موضوع را به خصوص در مورد زن ها به خوبی می توان مشاهده کرد.

صهیونیست های اسرائیلی، به عنوان بازوی نظامی - سیاسی امپریالیست های

امریکایی در منطقه ، در فلسطین با حماس طرف هستند ولی با دار و دسته محمود عباس هم اکنون در واقع متحد اند ؛ در لبنان با حزب الله طرف هستند ولی با رژیم حاکم بر لبنان و ارتش دولتی لبنان طرف نیستند. برعلاوه با رژیمهای فیودال - کمپرادوری اردن و مصر نیز طرف نیستند . در سطح کل جهان عرب ، امپریالیست های امریکایی و متحدین شان با بخش عمده و مهم تر از آن با بخش حاکم نیروهای فیودالی (رژیم سعودی ، شیخ های خلیج ، سلطان قابوس عمان ، ملک عبد الله اردن ، سلطنت مغرب ...) متحد اند یا حد اقل طرف نیستند . در مقایسه با این نیروها و قدرت های حاکم ، القاعده ، حماس ، حزب الله و بنیاد گرایان معارض سودان و ارضا بخش اقلیت نیروهای فیودالی در جهان عرب تلقی می گردند.

در کشورهای اسلامی بیرون از جهان عرب نیز نیروهای فنودالی عمدتاً متحدین امپریالیست ها محسوب می گردند . مثلاً دار و دسته اسلامی حاکم بر ترکیه ، نیروهای فنودالی در پاکستان در وجود مسلم لیک حاکم ، حزب مردم و مسلم لیک نواز شریف و غیره و همچنان در اندونیزیا و بنگله دیش در وجود رژیم های حاکم و احزاب حاکم و اپوزیسیون . در مقایسه با این نیروها ، نیروهای فیودالی معارض در وجود احزاب سیاسی و دسته های جنگی اسلامی به وضوح بخش اقلیت و مهم تر از آن بخش غیر حاکم را تشکیل می دهند و موقعیت غیر عمده اشغال می کنند . در تاجکستان نیروهای فیودالی اسلامی با نیروهای بورژوازی وابسته حاکم به سازش رسیده اند و فعالیت قانونی دارند . بر عکس در ازبکستان با رژیم حاکم ، که ایضا رژیم بورژوازی وابسته است ، طرف واقع شده اند.

درین میان جمهوری اسلامی ایران وضعیت ویژه ای دارد . پس از افغانستان و عراق ، قرار است ایران هدف بعدی تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی باشد . اما نقشی که تا حال رژیم حاکم در ایران بازی کرده است ، عمدتاً همکاری و همگامی با امپریالیست های امریکایی بوده است . بطور مشخص در رابطه با افغانستان و عراق ، جمهوری اسلامی ایران از حمله و تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی بر

این دو کشور نفع برده است . هر دو رژیم طالبان و صدام حسین در افغانستان و عراق با رژیم جمهوری اسلامی ایران دشمنی می ورزیدند و سرنگونی آن رژیم ها به شدت به نفع جمهوری اسلامی ایران تمام شد . علاوه مناسبات میان جمهوری اسلامی ایران و رژیم های دست نشاندۀ در افغانستان و عراق رویهمرفته خوب و حسنه بوده و جمهوری اسلامی ایران یکی از حامیان منطقه بی این رژیم ها به شمار می رود . یقیناً چنانچه امپریالیست های امریکایی ایران را مورد حمله قرار دهند ، وضعیت فرق خواهد کرد ، ولی در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران در رابطه با افغانستان و عراق ، عمدتاً با امپریالیست های امریکایی همکاری و همگامی دارد . اما در عین حال این وضعیت مانع از آن نمی شود که امپریالیست های امریکایی نیروهای فنودالی مخالف جمهوری اسلامی ایران را بصورت مستقیم و غیر مستقیم علیه جمهوری اسلامی ایران مورد حمایت قرار دهند و یا بر عکس جمهوری اسلامی ایران کمک هایی به طالبان در افغانستان برسانند.

همچنین است وضعیت در بیرون از کشور های اسلامی . نتیجه اینکه هم اکنون نیز امپریالیست ها ، بخصوص امپریالیست های امریکایی ، عمدتاً با نیروهای فیودالی متحد هستند و فقط با بخش های غیر عمده آنها طرف واقع شده اند دوام و بقای مناسبات نیمه فنودالی از یکطرف و ایجاد تحول تدریجی و قسماً غیر تدریجی در آن - و در هر حال شدیداً درد آور برای توده های مردم - به سوی مناسبات سرمایه داری و یا تبدیل شدن آن به مناسبات سرمایه داری وابسته نیز ثمره گرایش متضاد سرمایه داری امپریالیستی است. در کشورهای مئثل کوریای جنوبی ، تایوان ، مالیزیا ، سنگاپور، دویی و آفریقای جنوبی نیز دیگر نظام مسلط اقتصادی - اجتماعی را نیمه فیودالیزم نمی سازد ، بلکه سرمایه داری وابسته به امپریالیزم می سازد . شاید بتوان کشورهای دیگری از مناطق آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین را در این لیست شامل نمود .

به این ترتیب مجموع کشورهای تحت سلطه دارای نظام مسلط سرمایه داری وابسته تقریباً بدون کم و کاست نصف نفوس کشورهای تحت سلطه را در می

گیرد . به عبارت دیگر نیمه فیودالیزم در پنجاه فیصد از مناطق تحت سلطه جهانی ، جایش را به سرمایه داری وابسته داده است و به این ترتیب پنجاه فیصد از نیروی جهانی آن نسبت به اواسط قرن بیست، کاسته شده است.

در کشورهای دیگر تحت سلطه که نیمه فیودالیزم کماکان نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط را تشکیل می دهد نیز این نظام به پیمانۀ های مختلفی یا توسط مبارزات انقلابی مورد ضرت قرار گرفته و یا توسط سرمایه های امپریالیستی به طرف سرمایه داری شدن بیشتر استحاله گردیده است

همان طوری که قبلاً گفتیم ، از همان زمانی که سرمایه داری به مرحله امپریالیزم پا گذاشت، سیاست استحالوی را در قبال فیودالیزم در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در پیش گرفت که اولین نتیجه آن مبدل شدن فیودالیزم کهن به نیمه فیودالیزم بود. از آن پس نیز سیاست استحالوی مذکور دوام یافته است . در نتیجه همین سیاست است که اکنون با گذشت یک قرن از وارد شدن سرمایه داری به مرحله امپریالیستی ، کماکان در نیمی از کشورهای تحت سلطه نیمه فیودالیزم حاکم است .

البته هم اکنون تقریباً نیمی از کشورهای تحت سلطه دیگر بطور مسلط دارای نظام های سرمایه دارانه وابسته هستند . ولی این تحول ، یعنی بر افتادن نظام فیودالی، بطور بسیار عمده ای در اثر انقلابات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در این کشور ها به وقوع پیوسته است و فقط در موارد معینی سیاست های استحالوی امپریالیست ها در قبال فیودالیزم به چنین نتیجه ای منجر گردیده است.

مفهوم ساده و عام فهم سیاست استحالوی ، سیاست ایجاد تغییرات تدریجی بدون تقابل و رویارویی است . چرا امپریالیزم در قبال فیودالیزم سیاست ایجاد تغییرات تدریجی را پیش می برد ؟

سرمایه داری به عنوان یک شیوه تولید تاریخاً متفاوت با شیوه تولید فیودالی نمی تواند علیه فیودالیزم طرف واقع نشود . اما در عین حال سرمایه داری امپریالیستی معمولاً حفظ مناسبات نیمه فنودالی در کشورهای تحت سلطه را به نفعش می بیند تا از نیروهای کار مقید و نیمه مقید این کشور ها بصورت ارزان استفاده نماید ، منابع مواد خام ارزان این

کشور ها را مورد غارت قرار دهد و تجارت نا متوازن را بر این کشور ها تحمیل نماید. در نتیجه تداخل این دو گرایش متضاد سرمایه های امپریالیستی در قبال فیودالیزم است که سیاست استحالوی سرمایه داری امپریالیستی در قبال فیودالیزم شکل می گیرد. اما علاوه از این دلیل اصلی، تحت شرایط معین دیگری نیز سرمایه های امپریالیستی به دفاع از مناسبات نیمه فیودالی در کشور های تحت سلطه می پردازد:

1 - در صورتیکه این مناسبات توسط مبارزات انقلابی توده ها مورد تهدید قرار بگیرد. مثلا امپریالیزم از نیمه فیودالیزم در قبال مبارزات انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست چین دفاع می کرد. هم اکنون در نیپال نیز وضع به همین منوال است.

2 - در صورتیکه رقابت میان امپریالیست ها، ضرورت دفاع از این مناسبات را برای یک یا چند قدرت امپریالیستی به وجود بیاورد. مثلا امپریالیست های غربی از نیمه فیودالیزم در افغانستان در قبال سیاست های بورژوا بیروکرات کمپرادوری سوسیال امپریالیست های شوروی و دست نشاندهگان شان دفاع به عمل می آوردند. مجموعه این عوامل باعث می گردد که بطور عموم سیاست استحالوی سرمایه داری امپریالیستی در قبال فیودالیزم شکل بگیرد. البته در صورتی که رقابت های بین الامپریالیستی و یا مقابله علیه انقلاب تقاضا کند که معرفی مناسبات سرمایه دارانه وابسته به نحو نسبتا تندی در این کشور ها معرفی گردد، این سیاست استحالوی شکل نسبتا تندی را بخود می گیرد. مثلا در مورد کوریای جنوبی، تایوان و هانگ کانگ در گذشته چنین بوده است. اما بطور عموم سیاست استحالوی بصورت غیر شدید پیش برده می شود.

مناسبات نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی حاکم بر کشور های تحت سلطه و همچنان مناسبات سرمایه داری - نیمه مستعمراتی حاکم بر این کشور ها در خدمت اقتصاد و سیاست امپریالیستی در شکل نو مستعمراتی آن قرار دارد. این خدمتگزاران وقتی به خدمتگزاران مستقیم برای میلیتاریزم امپریالیستی مبدل می گردد که حالت نیمه مستعمراتی این کشور ها به حالت مستعمراتی مبدل گردد یعنی این کشور ها مورد تجاوز و اشغالگری مستقیم امپریالیستی قرار بگیرند. در چنین حالتی نیازی برای استحال کردن مناسبات فیودالی به شدید ترین وجه، وجود ندارد و امپریالیزم نیز چنین سیاستی را تعقیب نمی نماید. مثلا اینچنین سیاستی در مورد افغانستان و عراق به مشاهده نمی رسد. برای بررسی این موضوع نیازی به رفتن به اقصی نقاط جهان نیست.

مثلا در افغانستان مناسبات نیمه فیودالی حاکم اساسا مورد ضربت قرار نگرفته، نیمه فیودالیزم در روبنا در وجود جمهوری اسلامی افغانستان نهادینه شده و رشد عوامل سرمایه دارانه، نه بصورت تند و به شدید ترین وجه بلکه بصورت بطی و کند جریان دارد، آنهم در حالیکه مناسبات نیمه فیودالی در عرصه زیربنا و روبنا نه تنها حفظ میگردد بلکه از جوانب معینی باز تولید نیز می شود. اگر افغانستان کنونی را با افغانستان زمان تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران شان مقایسه کنیم، نه تنها مناسبات نیمه فیودالی به شدید ترین وجه استحال نشده بلکه وسیعا باز تولید گردیده است، در حالیکه عوامل سرمایه دارانه در آن وسیعا به نابودی کشانده شده است.

در مورد عراق میبینیم که عراق کنونی از هر حیث نسبت به عراق زمان صدام حسین نیمه فیودال تر است، در حالیکه

عوامل سرمایه دارانه در آن که عمدتا در سکتور دولتی متمرکز بود، وسیعا منهدم و ویران گردیده است.

یقینا گسترش سرمایه هدف سرمایه داری امپریالیستی و بطور عموم سرمایه داری است. اما این هدف صرف از طریق از میان برداشتن مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری بدست نمی آید، بلکه تحت شرایط خاصی مستلزم استفاده از مناسبات تولیدی مذکور است. مثلا در گذشته گسترش سرمایه داری در امریکا مستلزم آن بود که سرمایه داری وسیعا از مناسبت برده دارانه استفاده به عمل آید. حتی هم اکنون، نه در اقصی نقاط جهان، بلکه در خود ایالات متحده امریکا، گسترش سرمایه مستلزم استفاده از اشکال نیمه برده دارانه استثمار است.

درین اواخر وزارت خارجه ایالات متحده امریکا، سند مفصلی را در مورد قاچاق انسان به نشر سپرده که در آن واضحا به موجودیت مناسبات نیمه برده دارانه در رابطه با کارگران آواره کشورهای تحت سلطه در کشور های امپریالیستی، منجمله در خود ایالات متحده امریکا، اعتراف گردیده است. این سند بخصوص در مورد اعمال اینگونه مناسبات نیمه برده دارانه بالای " کارگران صنعت سیکس " انگشت گذاشته است. اینها زنان و دختران جوانی اند که از کشور های تحت سلطه و حتی کشور های اروپای شرقی به کشور های امپریالیستی غرب تحت لفافه کاریابی قاچاق می شوند و از فاحشه خانه ها سر در می آورند.

هدف گسترش سرمایه در کشور های تحت سلطه، الزاما با استحال کردن مناسبات نیمه فیودالی به شدید ترین وجه بدست نمی آید، بلکه در حالات و شرایطی حفظ این مناسبات و باز تولید این مناسبات و یا استحال تدریجی آن را طلب می نماید.

تبانی و تقابل

ایدئولوژی امپریالیستی با بنیادگرایی اسلامی

ایدئولوژیک میان امپریالیزم و بنیاد گرایی اسلامی فیودالی را در افغانستان ببینیم. در اینجا اکثریت قاطع نیروهای بنیاد گرای اسلامی را جمهوری اسلامی افغانستان یعنی رژیم دست نشانده

گرایی اسلامی نیز از یک جهت مبتنی بر تبانی است و از جهت دیگر مبتنی بر تقابل و تبانی نسبت به تقابل در مجموع از عمدگی برخوردار است. بیاینکه این تبانی و در عین حال مصادف

همانطوریکه میان امپریالیزم و نیمه فیودالیزم هم تبانی وجود دارد و هم تقابل و در مجموع تبانی نسبت به تقابل از عمدگی برخوردار است، روابط ایدئولوژیک میان امپریالیزم و بنیاد

امپریالیست ها در خود جای داده است . علاوه بنیادگرانی جمهوری اسلامی افغانستان در قانون اساسی این رژیم نهادینه شده و رسمیت یافته است . نیروی بنیاد گرای اسلامی ای که در برابر این اکثریت قاطع نیروهای بنیاد گرای اسلامی قرار دارد ، طالبان معارض اند که از هر حیث بخش غیر عمده بنیاد گرایان اسلامی را تشکیل می دهند . مصاف این دو بخش از نیروهای بنیاد گرای اسلامی در برابر هم ، که یکی اکثریت و حاکم است و دیگری اقلیت و از قدرت ساقط شده ، از لحاظ داخلی و همچنان در سطح کشورهای اسلامی ، مصاف بنیادگرایان در برابر هم محسوب می گردد و از این لحاظ جنگ شان " جنگ بین المسلمین " است . آن بخش از بنیادگرایان که اکثریت و حاکم است مورد حمایت اشغالگران امپریالیست قرار دارد و آن بخش از بنیاد گرایان که اقلیت و از قدرت ساقط شده است ، مورد سرکوب اشغالگران امپریالیست قرار دارد .

ازینجا چه نتیجه گیری ای می توان به عمل آورد ؟

نتیجه گیری این است که در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری ، فیودالیسم زانیده امپریالیسم بوده و به آن وابسته است . ازین جهت اصولا نمی تواند در کل در برابر امپریالیسم به مصاف بایستد . اکثریت نیروهای فیودالی بنیاد گرا در افغانستان وابستگی رسمی به امپریالیسم را حفظ کرده و در رژیم دست نشانده متشکل شده اند . از لحاظ اصولی بنیاد گرانی فیودالی اسلامی را همین نیروها در افغانستان بصورت بسیار عمده ای نمایندگی می کنند .

بینم موضوع در عراق چگونه است ؟ برخلاف رژیم طالبان در افغانستان ، رژیم صدام حسین در عراق اصلا یک رژیم بنیاد گرای اسلامی نبود . به همین جهت شعار " تغییر رژیم " از سوی امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در عراق ، که همچنان همانند افغانستان از طریق تجاوز و اشغالگری امپریالیستی به اجرا درآمد ، اصلا متوجه بنیاد گرانی اسلامی نبود . اما بعد از آنکه عراق به اشغال در آمد و رژیم صدام حسین سرنگون گردید ، بنیاد گرایان اسلامی تازه در عراق جان یافتند . اکنون کل بنیاد گرایان شیعه در عراق و در راس آنها آیت الله سیستانی با در دست داشتن حوزه

های علمیه شیعیان در عراق و با در دست داشتن کنترل بزرگترین مجتمع زیارات مقدس شیعیان جهان در پهلوی اشغالگران قرار دارند و بخش عمده رژیم دست نشانده در عراق را تشکیل می دهند . نباید فراموش کرد که شیعیان بیشتر از شصت در صد نفوس عراق را تشکیل می دهند و این کشور یکی از مراکز اصلی روحانیت شیعه در جهان است که قبل از رویکار آمدن جمهوری اسلامی ایران ، مرکز درجه اول شیعیان محسوب می گردید . از میان تمامی بنیادگرایان شیعه عراق تنها دارو دسته مقتدا صدر کاملا به اشغالگران تسلیم نیست و لی در عین حال از لحاظ مقاومت در برابر شان نیز قاطع نیست و در واقع در رژیم دست نشانده شامل است . علاوه بخش های معینی از نیروهای سیاسی مذهبی روحانیون سنی عرب عراق نیز در رژیم دست نشانده شامل هستند .

در مقابل ، بخش های معینی از رژیم ساقط شده صدام حسین به مقاومت ادامه می دهند . از جانب دیگر " القاعده " که در زمان رژیم صدام حسین اصلا در عراق فعالیت نداشت ، بعد از اشغال عراق توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی به این چانس طلانی دست یافت که عرصه عراق را میدان فعالیت های خود ساخته و بطور روز افزونی از طریق سازماندهی و پیشبرد مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده به تقویت خود در این کشور بپردازد ، بطوری که اکنون می توان گفت نسبت به نیروهای ناسیونالیست و پان عربیست مقاومت کننده از اهمیت و توان بیشتری در عراق برخوردار است . در هر حال القاعده از یکجانب بخشی از مقاومت مسلحانه در عراق است و از جانب دیگر بخش غیر عمده بنیاد گرایان درین کشور را تشکیل می دهد .

خلاصه وقتی صحنه عراق را به دقت مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم که در اینجا مثل افغانستان ، بنیاد گرایان اسلامی عمدتا در زیر درفش اشغالگران امپریالیست قرار دارند و نه در مقابل شان . جنگ میان بنیادگرایان اسلامی در عراق ، تا حد زیادی جنگ میان بنیاد گرایان شیعه و بنیاد گرایان وهابی و سنی است و همین امر درز میان بخش های مختلف بنیادگرایان اسلامی را بیشتر از پیش در جهان زیاد می کند .

بنیاد گرانی اسلامی در قانون اساسی رژیم دست نشانده در عراق نهادینه شده است ، گرچه این کشور رسماً و علناً جمهوری اسلامی اعلان نشده است . این در حالی است که رژیم صدام حسین یک رژیم سکولار بود . بر علاوه بنیاد گرایان اسلامی ، قبل از این هیچگاهی به عنوان یک نیروی قابل ملاحظه در عراق سر بلند نکرده بودند .

از افغانستان و عراق که بگذریم ، در فلسطین و لبنان ، این عمدتا بنیادگرایان اسلامی اند که به مقاومت علیه اسرائیل ادامه می دهند . در سومالی نیز این عمدتا بنیاد گرایان اسلامی اند که به مقاومت در مقابل تجاوز نظامی حبشه و جنگ سالاران متحد نیروهای حبشه ، که فعلا مورد حمایت امپریالیست های امریکایی قرار دارند ، ادامه می دهند .

در سایر کشورهای اسلامی ، که مصاف ها به شکل مبارزات داخلی و جنگ های داخلی پیش می رود ، اوضاع و شرایط گوناگونی حکمفرما است . در الجزائر رژیم بر سر قدرت آمده از طریق کودتا مورد حمایت امپریالیست ها قرار دارد و بنیاد گرایان اسلامی ساقط شده از قدرت علیه رژیم می جنگند . در سودان رژیم بنیاد گرای حاکم که در جنگ با تجزیه طلبان غیر مسلمان و عمدتا عیسوی جنوب قرار دارد ، از طرف امپریالیست های امریکایی و اروپایی تحت فشار قرار دارد . در ترکیه هم اکنون بنیاد گرایان تحت نام " حکومت سیکولار " بر آن کشور حاکم اند و مقاومت و مبارزه بنیاد گرایانه ای نیز علیه شان وجود ندارد . رژیم حاکم در سوریه یکی از نشانه های بعدی شعار " تغییر رژیم " توسط امپریالیست های امریکایی است و بنیاد گرایان اسلامی این کشور کاندیدای بعدی قدرت اند . در عربستان سعودی سلطنت اسلامی بنیادگرای " خادم حرمین شریفین " و متحد امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در منطقه ، بر قرار است و گروه های مربوط به القاعده علیه آن می جنگند . در پاکستان که رسماً جمهوری اسلامی برقرار است ، بنیاد گرایان افراطی علیه رژیم حاکم و یا در واقع علیه بنیاد گرایان میانه رو می جنگند و یا مبارزات قانونی و پارلمانی را پیش می برند . در کشور هایی مثل یمن و اندونیزیا نیز بنیاد گرایان اسلامی جسته و گریخته علیه رژیم های حاکم آن کشور ها

میجنگند. بنیاد گرایان اسلامی تاجکستان به فعالیت های قانونی روی آورده اند و بنیاد گرایان اسلامی ازبکستان هنوز از رژیم حاکم بر آن کشور یاغی اند و بخش هایی از آنها در خارج از ازبکستان به القاعده مرتبط اند.

درین میان جمهوری اسلامی ایران وضعیت ویژه ای دارد. این رژیم از یکجانب در رابطه با افغانستان و عراق عمدتا در اتحاد با امپریالیست های اشغالگر و رژیم های دست نشانده شان حرکت می کند و از جانب دیگر نشانه بعدی شعار " تغییر رژیم " از سوی امپریالیست های امریکایی است. رژیم جمهوری اسلامی ایران در عین حالیکه رژیم های دست نشانده در افغانستان و عراق را حمایت میکند و به آنها کمک می رساند، از وجود نیروهای خارجی در این کشور ها اظهار نارضایتی می کند و بخصوص در رابطه با عراق خواهان خروج این نیروها است. علاوتا این رژیم به حزب الله در لبنان و حماس در فلسطین کمک می رساند و از آنها حمایت می کند. اما در عین حال با القاعده مخالفت نشان می دهد و فعالیت های آن را - حد اقل پاره ای از آنها را - به نفع امریکا و اسرائیل می داند.

از کشور های به اصطلاح اسلامی که بگذریم، وضعیت در میان اقلیت های مسلمان ساکن در هند، فلپین، روسیه و چین نیز قابل دقت است. در کشمیر یک جنبش سیاسی و نظامی استقلال طلبانه از هند وجود دارد که بنیاد گرایان اسلامی بخش مهمی از آن را تشکیل می دهند. در فلپین جبهه آزادیبخش مورو و

همچنان گروه ابو سیاف وجود دارند که برای جدائی از فلپین می جنگند. گروه اولی یک گروه سیاسی - اسلامی میانه رو است در حالیکه گروه دوم یک گروه افراطی بنیاد گرا است. در روسیه در حالیکه در سائر مناطق مسلمان نشین، رویهمرفته وضعیت آرام است، در چیچن مقاومت سختی علیه روسها ادامه یافته است. این مقاومت اکنون تحت رهبری بنیاد گرایان اسلامی قرار دارند و بنیاد گرایان اسلامی چیچن در ارتباط نزدیک با القاعده قرار دارد. در چین یک جنبش تجزیه طلبانه در میان مسلمانان اوغوری در سیکیانگ وجود دارد و نشانه هایی مبنی بر نفوذ روز افزون القاعده و اسامه بن لادن در میان این جنبش را می توان مشاهده کرد.

فعالیت های بنیاد گرایان اسلامی در کشور های اروپای غربی و امریکای شمالی وضعیت ویژه ای دارد. این فعالیت ها تقریباً بطور قاطعی تحت رهبری القاعده قرار دارد و بصورت فعالیت های تروریستی پیش برده می شود.

در واقع بر مبنای همین وضعیت است که امپریالیست های غربی و در راس آنها امپریالیست های امریکایی، جهان را عمدتا صحنه تقابل ایدیولوژیک و سیاسی میان سرمایه داری امپریالیستی و بنیاد گرایی فیودالی اسلامی وانمود می کنند، در حالیکه این وضعیت نشاندهنده کل تصویر مربوط به بنیاد گرایان اسلامی نیست.

وقتی کلیت تصویر بیان شده در فوق را مدنظر قرار دهیم به وضوح می بینیم که چیزی بنام تقابل و مصاف کلی

ایدیولوژیک و سیاسی میان ایدیولوژی و سیاست امپریالیستی از یک طرف و ایدیولوژی و سیاست فیودالی بنیاد گرای اسلامی از طرف دیگر وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. نیروهای بنیاد گرای اسلامی عمدتا وابستگان متحد و بالا تر از آن دست نشاندهگان امپریالیست ها هستند و علیه آنها مصاف نمی دهند. امپریالیست ها چه در حالت اشغال و چه در حالت غیر اشغال عمدتا بر همین نیروها تکیه می نمایند و آنها را می پروراند. بخش مصاف دهنده بنیاد گرایان اسلامی علیه امپریالیست ها به وضوح بخش غیر عمده و عمدتا غیر حاکم این نیروها را تشکیل می دهد. مصاف ایدیولوژیک و سیاسی این بخش از نیروهای بنیاد گرای اسلامی علیه ایدیولوژی و سیاست امپریالیستی در عین حال مصاف ایدیولوژیک و سیاسی دو بخش از بنیاد گرایان اسلامی میان خود شان نیز هست.

به عبارت دیگر وقتی بگوئیم که از لحاظ ایدیولوژیک اوضاع امروزی جهان عمدتا از مصاف بنیاد گرایی امپریالیستی در برابر بنیاد گرایی اسلامی فیودالی شکل میگیرد، از یکجبهت به این معنی است که بگوئیم: از لحاظ ایدیولوژیک اوضاع امروزی جهان عمدتا از مصاف یک بخش از بنیاد گرایان اسلامی فیودالی علیه بخش دیگر آن شکل می گیرد. واضح است که تقابل ایدیولوژیک میان نیروهای فیودالی بنیاد گرای اسلامی در شرایط امروزی جهان چنین نقشی نمی تواند بازی نماید.

مهم ترین تغییر و تحول

در کشور های تحت سلطه امپریالیزم

اکنون در کشور هایی مثل چین، کوریای شمالی، ویتنام، کیوبا، سه کشور قفقاز و پنج کشور آسیای میانه (این کشور ها بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی حیثیت جزئی از یک کشور سوسیال امپریالیستی را از دست داده و به کشور های تحت سلطه مبدل شدند) و همچنان در کشور هایی مثل کوریای جنوبی، تایوان، میکاو، مالیزیا، سنگاپور، دوبی، آفریقای جنوبی و احتمالاً دو سه کشور در امریکای لاتین،

فئودالی و ضد امپریالیستی تحت رهبری پرولتاریا، در سال 1949 به پیروزی سر تاسری رسید و طی سال های بعدی نسبتاً نزدیک انقلابات ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در ویتنام، کوریای شمالی و کیوبا نیز به پیروزی رسیدند.

در همان زمان (اواسط قرن بیست) در بقیه کشور های تحت سلطه تقریباً در مجموع نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی - نیمه فئودالی حاکم بود.

مهم ترین تغییر و تحولی که طی چند دهه گذشته در کشور های تحت سلطه امپریالیزم رونما گردیده این است که تقریباً نصف نفوس این کشور ها دیگر نه تحت نظام اقتصادی - اجتماعی نیمه فیودال - نیمه مستعمره یا مستعمره و یا نظام انقلابی بلکه تحت نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری وابسته - نیمه مستعمره یا مستعمره بسر می برند. انقلاب چین به مثابه یک انقلاب دموکراتیک نوین یعنی یک انقلاب ضد

دیگر نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط نظام سرمایه داری وابسته - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی است .

در کشور های ردیف اول بطور عموم به نظر نمی رسد که دیگر طبقه فیودال به عنوان یک طبقه اجتماعی استثمارگر وجود داشته باشد ، ولی فرهنگ فیودالی و مناسبات اجتماعی فیودالی به درجات مختلفی در این کشور ها احیاء شده و در خدمت بورژوازی وابسته قرار دارد .

در کشور های ردیف دوم هنوز به درجات مختلفی ، طبقه فیودال وجود دارد ولی دیگر طبقه استثمارگر مسلط نیست . مسلماً وظایف ملی - دموکراتیک انقلاب درین کشورها کماکان مطرح است .

در کشورهای ردیف اول این وظایف متوجه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته و بقایای مناسبات اجتماعی و فرهنگ نیمه فیودالی و در کشور های ردیف دوم متوجه امپریالیسم ، سرمایه داری وابسته و بقایای مناسبات تولید نیمه فیودالی است . اینکه انقلاب دموکراتیک نوین کماکان به مثابه مرحله اول انقلاب درین کشور ها مطرح است یا اینکه انقلاب در آنها راساً سوسیالیستی است و وظایف ملی - دموکراتیک انقلاب در متن انقلاب سوسیالیستی مورد اجرا قرار میگیرد ، نمی توان فرمولبندی واحدی در مورد تمامی این کشورها به عمل آورد . در هر حال نیروی عمده انقلاب در این کشور ها طبقه کارگر است و نه طبقه دهقان و انقلاب ارضی دیگر محور وظایف ملی - دموکراتیک انقلاب شمرده نمی شود . همچنان دیگر در این کشور ها نمی توان از طبقه سرمایه دار ملی به عنوان یک طبقه اجتماعی جدا از طبقه سرمایه دار وابسته نام برد . در این کشور ها بورژوازی بزرگ ، بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک ، همه بخش های مختلف یک طبقه اجتماعی واحد را تشکیل می دهند که تضاد هایی بین شان وجود دارد ولی وحدت شان در یک طبقه اجتماعی واحد استثمارگر وابسته به امپریالیسم جنبه اصلی هویت شان را تشکیل می دهد .

در نیمه دیگر کشور های تحت سلطه یعنی فلیپین ، اندونیزیا ، کمبودیا ، لاوس ، تایلند ، برما ، کل کشور های شبه قاره هند ، افغانستان ، کل کشور های خاور میانه - به استثنای یکی دو مورد - ،

اکثریت قریب به اتفاق کشور های آفریقایی و اکثریت عظیم کشور های امریکای لاتین ، احتمالاً به استثنای دو سه مورد - ، هنوز نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط را نظام نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی تشکیل می دهد .

نفوذ مناسبات سرمایه داری کمپرادور بیروکرات در همه این کشور ها یکسان نیست و درجات موجودیت و گسترش آن مختلف است ، ولی در هر حال هنوز مناسبات تولیدی مسلط برجوامع این کشور ها را تشکیل نمیدهد . در بعضی از این کشور ها این مناسبات نسبتاً ضعیف است ولی در بعضی دیگری از آنها نسبتاً نیرومند و گسترده است و احتمال اینکه طی مدت زمانی نسبتاً کوتاه و یا میان مدت به مناسبات مسلط مبدل گردد وجود دارد . در هر حال در این کشور ها کماکان انقلاب دموکراتیک نوین به عنوان مرحله اول انقلاب مطرح است و بطور عموم طبقه دهقان ، نیروی عمده انقلاب شمرده می شود . در این کشور ها علیرغم اینکه بورژوازی متوسط و کوچک به سختی تضعیف شده و دیگر یک نیروی اجتماعی ناتوان محسوب می گردد ، ولی وجود دارد و تبارزات اجتماعی و سیاسی ملی اش را به درجات و سطوح مختلف - یا بصورت مستقل و یا در درون حرکت های اجتماعی دیگر - نشان می دهد .

پدیده زاغه نشینی در اطراف شهر ها در کشور های تحت سلطه و یا حد اقل در تعدادی از آنها پدیده جدیدی است . زاغه نشین ها در حدی نیستند که یک طبقه اجتماعی جدید غیر دهقانی و غیر کارگری را به وجود آورده باشند . زاغه نشین ها یا خصلت های روستایی - دهقانی از خود بروز می دهند و یا بخشی از اقشار شهری نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی فقیر شهری به حساب می آیند . مورد اول را در کشور های نیمه فیودال و مورد دوم را در کشور های سرمایه داری وابسته بیشتر می توان مشاهده کرد . درینجا بطور مثال وضعیت افغانستان و چین را مورد توجه قرار می دهیم :

در افغانستان قشر زاغه نشین از چند سال به اینطرف در اطراف شهر هایی مثل کابل ، مزار ، هرات ، جلال آباد ، قندهار و قندوز به وجود آمده است ، ولی در حدی نیست که یک طبقه اجتماعی مستقل از

طبقه کارگر ، دهقان و سایر طبقات اجتماعی را تشکیل دهد . اکثریت این زاغه نشین ها روستاییانی اند که یا راساً از روستا های شان کنده شده اند و یا بعد از برگشت از مهاجرت به روستا های اصلی شان نرفته اند . این زاغه نشین ها مناسبات اجتماعی روستایی را به محلات مورد سکونت شان در اطراف شهر ها انتقال داده اند ، آنچنانکه به وضوح سلطه مناسبات اجتماعی نیمه فیودالی را در محلات شان می توان مشاهده کرد . البته از لحاظ مناسبات تولیدی موجود ، بخشی از این زاغه نشین ها را نیمه پرولتاریا تشکیل می دهد و بخشی را هم خرده بورژوازی فقیر اطراف شهر ها .

در هر حال پیدایش این قشر به مفهوم این نیست که طبقه دهقان دیگر به عنوان یک طبقه اجتماعی از بین رفته است . در واقع وضعیت افغانستان به گونه ای است که طی چند سال اخیر هم نفوس روستاها رو به گسترش بوده است و هم نفوس اطراف شهر ها . احصائیه های تقریبی رسمی حاکی است که هفتاد فیصد نفوس افغانستان در روستاها و سی فیصد آن در شهر ها زندگی می کنند و محصولات زراعتی دو سوم عائد ناخالص ملی کشور را تشکیل می دهد . این در حالی است که اکثریت شهر های افغانستان ، در واقع به مفهوم مدرن کلمه ، نمی توانند شهر محسوب گردند و بخش مهمی از یک سوم باقیمانده عاید ناخالص ملی را هم پول های ارسالی کارگران قانونی و غیر قانونی در خارج از افغانستان تشکیل می دهد .

بطور خلاصه درینجا مناسبات نیمه فیودالی حاکم است و پیدایش قشر جدید زاغه نشین در اطراف شهر ها نه تنها تغییر اساسی در وضعیت به وجود نیاورده است ، بلکه تغییر جدی و مهمی نیز نتوانسته است به وجود بیاورد . در هر حال تغییر ایجاد شده درینمورد سزاوار دقت است و اهمیت تاکتیکی معینی را دارا است .

در چین گفته می شود که طی سال های اخیر در حدود دو صد میلیون نفر روستاها را ترک کرده اند و به اطراف شهر ها هجوم آورده اند . اما درانجا وضعیت نسبت به افغانستان فرق می کند . در چین دیگر نیمه فیودالیسم بر روستاها و مناطق روستایی کشور و به طریق اولی بر سراسر کشور مسلط نیست

، بلکه آنچه مسلط است مناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته است که هم بر شهر ها حاکمیت دارد و هم بر روستاها. بیجا شدگان روستایی مسکن گزین در اطراف شهرها بعد از کنده شدن از مناطق مسکونی روستایی شان، بطور عموم به پرولتاریا و نیمه پرولتاریای اطراف شهر ها اند. در هر حال این ها بطور عموم نیروی ذخیره کارگری محسوب می گردند و نه طبقه ای که نه کارگر باشد و نه دهقان.

یقینا وضعیت در کشور ها و مناطق مختلف کشور های تحت سلطه یکسان نیست، ولی در هر حال پیدایش یک طبقه جدید اجتماعی که نه عمدتا کارگر باشد و نه دهقان یعنی نه به مناسبات تولیدی سرمایه داری وصل باشد و نه به مناسبات تولیدی نیمه فیودالی، واقعیت ندارد. ما هنوز مناسبات تولیدی ایرا نمیشناسیم که از مناسبات تولیدی نیمه فیودالی گذشته باشد ولی در عینحال مناسبات تولیدی سرمایه داری نیز

محسوب نگردد. بر پایه همین تغییرات و تحولات در کشور های تحت سلطه امپریالیزم است که تغییرات و تحولاتی در استراتژی مبارزاتی احزاب کمونیست این کشور ها به وجود آمده است و در آینده باز هم به وجود خواهد آمد.

مثلا حزب کمونیست پیرو بر محور راه استراتژیک محاصره شهر ها از طریق دهات، جنگ چریکی شهری و به ویژه فعالیت های مبارزاتی و جنگی در حومه های شهر ها، خصوصا حومه های شهر لیما، در پیرو را مطرح کرده بود.

حزب کمونیست نیپال (مانونیست) از ترکیب جنگ های روستایی و قیام های شهری در نیپال حرف می زند، البته بدون اینکه بر عمده بودن جنگ های روستایی و راه محاصره شهر ها از طریق دهات تکیه روشن نماید و همین موضوع آخری می تواند یک مسئله قابل مکت باشد.

حزب ما، بر محور راه استراتژیک جنگ های روستایی دهقانی و محاصره شهر ها

از طریق دهات، جنگ های چریکی شهری، قیام های شهری و قیام ها در درون نیروهای نظامی دشمن، در افغانستان را مطرح کرده است.

سایر احزاب مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز درین مورد مباحثاتی را مطرح کرده اند. اصولا هیچگاهی از تانید دربست استراتژی مبارزاتی به همان صورتی که در چین تطبیق گردید، در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حرفی در میان نبوده است. قبل از "جا" نیز، کمونیست های چین، بخصوص شخص مانوتسه دون، همیشه از الگو برداری مطلق از چین، کمونیست های سایر کشور ها را بر حذر میداشتند. درین مورد برنامه های احزاب و همچنان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صراحت دارند.

طبیعی است که استراتژی مبارزاتی جنگ خلق در کشور های عمدتا سرمایه داری شده تحت سلطه، اصولا به گونه دیگری مطرح گردد.

جدی ترین تحولات

در کشور های امپریالیستی

درین مبحث روی پنج موضوع مکت می کنیم:

I - اشرافیت کارگری، اتحادیه های زرد و نقش پرولتاریای صنعتی در انقلابات کشور های امپریالیستی.

II - عملکرد قانون ارزش اضافی در بعد جهانی.

III - نقش کارگران و جوانان پناهنده در کشور های امپریالیستی.

IV - تبعیضات نژادی، ملیتی و غیره در کشور های امپریالیستی.

V - جدی ترین تحولات در کشور های امپریالیستی.

1 - بحث اشرافیت کارگری و اتحادیه های زرد در همان زمان لنین مطرح شده بود، بلکه این لنین بود که این بحث را به میان کشید. امروز یقینا اشرافیت کارگری و اتحادیه های زرد نسبت به زمان لنین گستردگی بیشتری دارند، اما نقش آنها آنچنان گسترده و عمیق نگردیده است که دیگر طبقه کارگر صنعتی کشور های سرمایه داری امپریالیستی رسالت خود را در رهبری کردن انقلاب از دست داده باشند.

پرولتاریای صنعتی شهر های بزرگ کشور های سرمایه داری امپریالیستی به اشکال گوناگون و با شدت بیسابقه ای مورد استثمار قرار می گیرد. در چنین صورتی یقینا اشرافیت کارگری موجود در بین آن، نمیتواند بخش عمده را تشکیل دهد، بلکه کماکان بخش غیرعمده آن محسوب میگردد. پرولتاریای متشکل در مراکز بزرگ کارگری در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی، ممکن است در مبارزات انقلابی دیر بجنبند ولی یک امر مسلم است و آن اینکه رسالت رهبری انقلاب سوسیالیستی و بعد از پیروزی انقلاب ساختمان سوسیالیزم و حرکت

2 - در شرایط کنونی قانون ارزش اضافی در بعد گسترده جهانی عمل می کند، ولی این نیز چیز کاملا تازه ای نیست و همزمان با پیدایش سرمایه داری امپریالیستی به منصفه ظهور رسیده است. مسلم است که امروز شدت و گستردگی آن خیلی بیشتر از سابق است.

علاوتا عملکرد قانون ارزش اضافی در بعد جهانی یک امر مطلق نیست. قانون ارزش اضافی در حالتی به صورت کامل عمل می کند که سرمایه با نیروی کار آزاد سر و کار داشته باشد. اما در صورتی که سرمایه با نیروی کار مقید نیمه فئودالی سر و کار پیدا نماید آنچه عمل می کند بالاتر از قانون ارزش اضافی است. در چنین صورتی مناسبات "بازار آزاد" میان سرمایه و نیروی کار مطرح نیست. به همین جهت حاصل چنین مناسباتی "استثمار" حتی به مفهوم شدید آن نیست، بلکه استثمار

پرولتاریای صنعتی شهر های بزرگ کشور های سرمایه داری امپریالیستی به اشکال گوناگون و با شدت بیسابقه ای مورد استثمار قرار می گیرد. در چنین صورتی یقینا اشرافیت کارگری موجود در بین آن، نمیتواند بخش عمده را تشکیل دهد، بلکه کماکان بخش غیرعمده آن محسوب میگردد. پرولتاریای متشکل در مراکز بزرگ کارگری در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی، ممکن است در مبارزات انقلابی دیر بجنبند ولی یک امر مسلم است و آن اینکه رسالت رهبری انقلاب سوسیالیستی و بعد از پیروزی انقلاب ساختمان سوسیالیزم و حرکت بطرف کمونیزم، اصولا بر عهده همین پرولتاریای متشکل است. اگر غیر از این باشد و غیر از این شده باشد ما باید اصولا مفاهیمی مثل ایدیولوژی پرولتاریا، انقلاب پرولتاری، دیکتاتور پرولتاریا و مفاهیم مشابه دیگر را سر از نو مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم.

موضوع مشخصی که باید درینجا مورد توجه قرار بگیرد، مفهوم امروزی "پرولتاریای صنعتی" است. اصطلاح

مضعف و بالا تر از آن غارت و چپاول است. علاوه بر سرمایه داری امپریالیستی حتی در درون خود کشور های امپریالیستی، برای کارگران پناهنده اجبارات غیر اقتصادی گوناگونی ایجاد می کند تا نیروی کار این بخش از کارگران را نیز استثمار مضعف و بالا تر از آن غارت و چپاول نماید. در مورد منابع طبیعی کشور های تحت سلطه نیز مناسبات خرید و فروش متداول سرمایه دارانه وجود ندارد، بلکه در موارد بسیاری خرید و فروشی در کار نیست، بلکه آنچه در کار است چور و چپاول آشکار یا نیمه آشکار است.

یک موضوع دیگر قابل مکتب درین مورد افسانه "اقتصاد بازار آزاد" است که توسط امپریالیست ها بر سر زبان ها افتاده است. این فرمول در مورد کشور های تحت سلطه به این معنی است که باید تمام در های اقتصادی خود را بر روی سرمایه ها و کالا های کشور های امپریالیستی باز بگزارند. ولی تا جاییکه مربوط به خود کشورهای امپریالیستی سرمایه داری است، کل سکتور زراعت اروپای غربی و امریکای شمالی با میلیارد ها دالر یارانه (سوبسیدی) های دولت های امپریالیستی سر پا نگه داشته شده است. اخیرا در ایالات متحده امریکا یارانه دهی حتی صنایع فولاد را نیز در بر گرفته است. این امر نیز به نوبه خود در عملکرد آزاد قانون ارزش اضافی در سطح جهانی اخلال ایجاد می کند.

3 - کارگران فصلی، کارگران مهمان و جوانان پناهنده بخشی از طبقه کارگر کشور های سرمایه داری امپریالیستی را تشکیل می دهند که به درجات معینی تعلقات شان را با کشور های اصلی مورد سکونت شان نیز حفظ کرده اند و یا در واقع وادار می گردند که حفظ کنند. این کارگران به یقین از پتانسیل انقلابی فوق العاده ای بر خوردار اند و به مثابه نیرویی که حرکت های اولیه چرخ انقلاب را به راه اندازند، می توانند عمل کنند.

اما از آنجاییکه این قشر طبقه جدیدی را جدا از طبقه کارگر تشکیل نمی دهد و نه هم بخش تعیین کننده طبقه کارگر است، در نهایت رسالت رهبری انقلاب کماکان بر عهده بخش متشکل کارگران در مراکز بزرگ تجمع کارگری است.

یک طبقه در رابطه با مناسبات تولیدی، عمدتا مناسبات مالکیت بر وسائل تولید،

در درون یک شیوه تولیدی تاریخی مشخص مطرح بحث است. از آنجاییکه نه مناسبات تولیدی اساسا تغییر یافته و نه هم مناسبات مالکیت بر وسائل تولید، اصولا نمی توان از پیدایش طبقه اجتماعی جدید در کشور های سرمایه داری امپریالیستی صحبت به عمل آورد. حضور کارگران مهمان و جوانان پناهنده از کشور های تحت سلطه در همه کشور های امپریالیستی یکسان نیست و در بعضی از آنها به چشم نمی خورد و یا لا اقل آنقدر قلیل است که قابل محاسبه نمی باشد. مثلا در کشور هایی مثل پرتغال، اسپانیه، ایتالیا، کشور های بالکان، کشور های اروپای شرقی و فنلند نه تنها این قشر تبارزی ندارد بلکه تعدادی از کارگران خود این کشورها نیز بطرف کشورهای اروپای غربی سرازیر شده اند.

در کشور هایی مثل ناروی، سویدن، روسیه، جاپان، اطریش و سوئیس حضور این قشر محسوس است ولی نه به حدی که در حرکت های اجتماعی قابل لمس باشد.

در واقع، این پنج کشور از کشور های جی 8 یعنی ایالات متحده امریکا، کانادا، برتانیه، فرانسه و آلمان است که قشر کارگران مهمان و جوانان پناهنده در آنها حضور گسترده دارند. علاوه بر استرالیا نیز دارای اینچنین وضعیتی است. این وضعیت کشور های شش گانه مذکور هر کدام تاریخ مشخص خود را دارد.

ایالات متحده امریکا، کانادا و استرالیا کشور هایی اند که در اثر هجوم متجاوزین سفید پوست بر آنها ساکنین بومی قتل عام شده اند. در واقع نفوس موجود اصلی آنها، نسل سوم و چهارم مهاجمین سفید پوست است. در این کشورها جابجا شدن پناهندگان از کشور های تحت سلطه و یا مثلا انتقال جبری بردگان سیاه پوست، جریانی است که سابقه بیشتر از یک قرن دارد.

برتانیه و فرانسه، کشور های مستعمره چپ ای بوده اند که از قرن هیجده و نوزده به اینطرف با ساکنین مستعمرات شان سر و کار داشته اند و تعدادی از آنها را در داخل کشور های شان پذیرفته اند.

سیستم مستعمراتی فرانسه با سیستم مستعمراتی سایر کشور های استعماری فرق داشت. به این معنی که استعمارگران فرانسوی، مستعمرات شان

را جزء سرزمین فرانسه محسوب می نمودند و مسافرت بین سر زمین اصلی فرانسه و مستعمراتش از لحاظ رسمی آزاد بود. همین امر باعث شد که تعدادی از ساکنین مستعمرات فرانسه از همان زمان استعمار کهن در سر زمین فرانسه جا بجا شوند.

در برتانیه جریان جا بجا شدن پناهندگان از کشور های تحت سلطه پس از جنگ جهانی دوم قوت بیشتری گرفت؛ به این ترتیب که مستعمرات سابق برتانیه در چوکات کشور های مشترک المنافع گرد آمدند و ساکنین آنها تسهیلاتی برای مسافرت و کار در برتانیه بدست آوردند. در آلمان جریان جابجا شدن کارگران ترک به تعداد زیاد در رابطه با باز سازی بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد و در سال های بعد این جریان از سایر کشور های تحت سلطه نیز براه افتاد.

یقینا این مسئله امروز در هر شش کشور امپریالیستی مذکور به یک مسئله مهم مبدل شده است، ولی نه در حدی که "نوشته" بیان می کند. حدت و شدت این مسئله نه تنها در همه کشور های متذکره یکسان نیست، بلکه در مناطق مختلف هر یک از این کشور ها نیز از هم فرق می نماید. مثلا آنقدری که این موضوع در ایالت کالیفورنیا حاد و گسترده است در ایالات مرکزی و شمالی ایالات متحده امریکا حاد و گسترده نیست.

4 - تبارز مسائلی از قبیل تبعیضات نژادی، ملیتی، مذهبی و غیره در کشور های سرمایه داری امپریالیستی به عنوان مسائل اجتماعی مهم و قابل توجه، نشانه این است که تضاد امپریالیست ها با خلق ها و ملل تحت ستم جهان دیگر یک موضوع صرفا منطقه یی مربوط به مناطق تحت سلطه جهان نیست، بلکه به یک مسئله و موضوع جهانی بدل شده و بخشی از مسائل درونی کشور های سرمایه داری امپریالیستی را نیز تشکیل می دهد. تشدید بیشتر این مسئله در درون کشور های امپریالیستی صرفا محصول اوضاع داخلی این کشور ها نیست بلکه تا حد معینی - و می توان گفت تا حد زیادی - انعکاس تشدید این تضاد در سطح جهانی و در خود مناطق تحت سلطه جهان است.

5 - جدی ترین تحولاتی که طی دو سه دهه اخیر در کشور های امپریالیستی اتفاق افتاده اند، یکی فروپاشی اتحاد

شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش و دیگری هم پیدایش اتحادیه اروپا و بخصوص پیدایش پول واحد اروپایی (یورو) یعنی وحدت سیاسی و اقتصادی اروپا است. در واقع بر مبنای همین تحولات است که کنفرانس جی 8، در شکل کنونی اش، یعنی شکلگیری باند بین المللی متشکل از هشت کشور امپریالیستی درجه اول جهان به میان آمده است. در هر حال از آنجائیکه دور نمایی جنگ

جهانی بین امپریالیست ها در چشمرس قرار ندارد و از آنجائیکه تجربه فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش نشان داد که یک ابر قدرت امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش بدون پیدایش بحرانی تا حد جنگ جهانی، نیز می تواند با آنچنان بحرانی مواجه شود که فرو پاشد و از بین برود، موضوع جنگ خلق در کشور های سرمایه داری امپریالیستی و چگونگی آغاز و پیشبرد آن مستلزم آن است که

مجددا مورد دقت، توجه و ارزیابی قرار بگیرد. امکان بروز جنگ در داخل کشور های سرمایه داری امپریالیستی، چه در اثر عوامل داخلی، چه در اثر عوامل خارجی و بین المللی و چه در اثر هر دو، نشاندهنده آن است که راه پیشبرد فعالیت های قانونی تا زمان آماده شدن جو عمومی برای قیام، در اثر بروز بحران عمومی و جنگ جهانی، باید مجددا مورد ارزیابی و دقت قرار بگیرد.

تجاوز و اشغالگری

محور کارزار امپریالیستی جاری

موضوع محوری کارزار امپریالیستی ایکه بعد از حادثه یازدهم سپتامبر 2001، تحت رهبری امپریالیست های امریکایی در جهان براف افزاده است، چه چیزی است؟ تجاوز و اشغالگری بالای کشور های تحت سلطه یا تغییر رژیم در این کشور ها؟

ما در اینجا در افغانستان با تجاوز و اشغالگری مستقیم امپریالیست ها مواجه هستیم. همچنین است در عراق. در چنین حالتی آنچه در واقع اتفاق می افتد، مستعمره شدن کشور ها و رویکار آمدن رژیم های دست نشانده امپریالیست ها است و نتایج آن با نتایج تغییر رژیم از طرق دیگر فرق می نماید. آنچه در فلسطین و لبنان می گذرد نیز با تجاوز و اشغالگری مرتبط است، یعنی تجاوز و اشغالگری صهیونیستی که با تجاوز و اشغالگری امپریالیستی در پیوند و ارتباط تنگاتنگ قرار دارد. یقینا در چنین حالاتی نیز موضوع تغییر رژیم ها مطرح است و نمی تواند مطرح نباشد. اما موضوع اصلی تجاوز و اشغالگری امپریالیستی و ارتجاعی است و تغییر رژیم موضوع اصلی نیست بلکه مرتبط با موضوع اصلی متذکره است.

در هر حال بطور خلاصه باید گفت که در شرایط کنونی منطقه ای که افغانستان، عراق، فلسطین و لبنان در آن قرار دارند، در مرکز گرد باد شوم کارزار جهانی امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی قرار دارد. بر محور همین مرکز است که کارزار جهانی امپریالیستی در سطح جهان و بطور مشخص در سطح وسیع تر خود منطقه پیش برده می شود.

این کارزار در هر دو شکل تجاوز و اشغالگری مستقیم امپریالیستی و همچنان مداخلات سیاسی و اقتصادی و مداخلات غیر مستقیم و نسبتا غیر مستقیم نظامی برای تغییر رژیم ها و یا تابع کردن بیشتر رژیم های موجود پیش برده می شود. سیاست تغییر رژیم صرفا متوجه رژیم های نیمه فیودالی و یا استبدادی نیست. در طول سالهای گذشته، رژیم های چندین کشور اروپایی، آسیایی و آفریقایی تحت این شعار تغییر یافته اند. رژیم های صربستان، یوکرین و البانیه در اروپا از آن جمله اند. این رژیم ها سرمایه دارانه بوده و هیچکدام رژیم های نیمه فیودالی نبوده اند و با رژیم هایی که تحت این شعار بجای آنها نشستند از لحاظ ماهیت و خصلت خود فرق اساسی ندارند. فرق شان این است که رژیم های جدید در قبال امپریالیزم امریکا گوش به فرمان تر و تابع تر از رژیم های قبلی بودند و یا هستند.

رژیم صربستان ابتدا با حمله نظامی مورد ضربات شدید قرار گرفت و بعدا با سازماندهی سیاسی مخالفین سقوط داده شد. رژیم یوکرین با سازماندهی سیاسی مخالفین از قدرت برافتاد و رژیم البانیه از طریق سازماندهی سیاسی مخالفین داخلی و در نهایت جنگ داخلی، سقوط داده شد. در آفریقا رژیم بنیاد گرای الجزایر از طریق کودتای ارتش خود الجزایر سقوط داده شد. رژیم بنیاد گرای سومالیه که از طریق جنگ بر مرکز کشور تسلط یافته بود، از طریق جنگ تجاوزگرانه و اشغالگرانه حبشه از خارج، سلطه اش را بر مگه دیشو مرکز سومالیه از دست

داد. در هر دو کشور متذکره قدرت های مورد حمایت امپریالیست ها، بخش عمده نیروهای نیمه فیودالی را تشکیل می دهند.

یکی از رژیم ها نیکه در آفریقا با شعار " تغییر رژیم " مورد نشانه قرار گرفته است، رژیم راپرت موگابی زیمبابوی است. در اینجا اساسا دفاع از فیودال - کمپرادور های سفید و ملکیت های ارضی شان مطرح است که رژیم موگابی از طریق بسیج دهقانان سیاه آنها را خلع ید کرده و زمین ها را در میان دهقانان تقسیم کرد است. رژیم موگابی یک رژیم " انتخابی " است و از طریق انتخابات رویکار آمده و حکومت می کند. رژیم جدید بعد از پیروزی مبارزات مسلحانه علیه رژیم نژاد پرست رودیشیا قدرت را بدست گرفت و تا حال چند دوره انتخابات این کشور را (که بعد از سرنگونی رژیم نژاد پرست، نام آن به زیمبابوی تغییر یافت) برده است. سیاست تغییر رژیم در مورد زیمبابوی تاحال نتیجه نداده است، ولی تلاش های امپریالیست ها برای ساقط کردن آن از طریق بازنده ساختنش در انتخابات جریان دارد. این سیاست همراه با یک محاصره شدید اقتصادی و تحریم اقتصادی از خارج پیش برده می شود. گزارشات حاکی است که در اثر این محاصره و تحریم اقتصادی حتی نیروهای امنیتی دولتی زیمبابوی با کمبود مواد اولیه از قبیل مواد غذایی، ادویه جات، لباس و غیره مواجه شده اند.

قاره آسیا را مدنظر قرار دهیم: رژیم حاکم بر یمن جنوبی از طریق لشکرکشی یمن شمالی سقوط داده شد و

وحدت یمن از طریق زور تامین گردید . رژیم تازه رویکار آمده در " یمن متحد " به مراتب نسبت به رژیم ساقط شده یمن جنوبی از خصلت های نیمه فیودالی بیشتر برخوردار است. در لبنان رژیم ساقط شده و رژیمی که بجای آن رویکار آمد هر دو دارای خصلت های نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی بوده و هستند و از این بابت فرق اساسی ای میان شان وجود ندارد . این تغییر رژیم در لبنان در اثر فشار خارجی و سازماندهی سیاسی مخالفین داخلی متحقق گردید.

رژیم صدام حسین در عراق از طریق تجاوز و اشغالگری امپریالیستی سقوط داده شد. اما رژیم دست نشانده ای که بجای آن سازماندهی شده و براریکه قدرت پوشالی نشانده شده ، به مراتب فیودالی تر از رژیم صدام حسین است. در افغانستان رژیم طالبان از طریق تجاوز و اشغالگری امپریالیستی سقوط داده شد. رژیم جمهوری اسلامی که بجای آن آورده شده است ، خود یک رژیم مستعمراتی - نیمه فیودالی است و از لحاظ خصلت های نیمه فیودالی فرق اساسی با رژیم طالبان ندارد.

در پاکستان رژیم نواز شریف از طریق کودتای نظامی سقوط داده شد . می توان به روشنی دید که رژیم مشرف نسبت به رژیم نواز شریف فیودالی تر است.

در قرغیزستان رژیم حاکم از طریق سازماندهی سیاسی مخالفین داخلی برافتاد . آن رژیم یک رژیم نیمه فیودالی نبود بلکه یک رژیم بورژوازی وابسته ، عمدتا وابسته به امپریالیزم روس بود . رژیمی که بجای آن رویکار آمد نیز یک رژیم بورژوازی وابسته، منتها عمدتا وابسته به امپریالیزم امریکا است.

هم اکنون فشار اصلی کارزار جاری امپریالیستی برای برداشتن قدم های بعدی تجاوز و اشغالگری امپریالیستی روی ایران و سوریه و کوریای شمالی متمرکز است و طبعا از یکجهت رژیم های حاکم بر این کشور ها تحت این فشار قرار دارند.

در کوریای شمالی اصلا امپریالیست های امریکائی ، با کدام رژیم فیودالی طرف نیستند بلکه با یک رژیم سرمایه داری بروکراتیک دولتی عمدتا وابسته به امپریالیستهای روسی و مرتجعین چینی طرف اند.

در سوریه تکیه اصلی امپریالیست ها برای تغییر رژیم روی بنیادگرایان مخالف رژیم اسد است که به مراتب نسبت به آن رژیم فیودالی تر اند .

در ایران، امپریالیست های امریکائی اساسا روی سلطنت طلبان و جناح هانی از درون جمهوری اسلامی حساب باز کرده اند که در دارا بودن خصلت های

نیمه فیودالی تفاوت های اساسی ای با رژیم حاکم کنونی نخواهند داشت . در امریکای لاتین شعار " تغییر رژیم " اصلا متوجه رژیم های نیمه فیودالی نیست ، بلکه متوجه رژیم ها و نیروهای با گرایشات شبه سوسیالیستی یا گرایشات سرمایه دارانه ملی است و مقاومت علیه لجام گسیختگی امپریالیست ها نیز توسط همین نیروها صورت می گیرد.

بر علاوه تمامی این مسائل ، شعار " تغییر رژیم " نیز شعاری نیست که همیشه توسط امپریالیست ها مطرح شده و روی آن تاکید صورت بگیرد . مثلا شعار " تغییر رژیم " در عربستان سعودی و مصر توسط القاعده مطرح شده است و در مقابل امپریالیست های امریکایی از سیاست ابقای این رژیم ها حمایت می نمایند.

یک مورد مشخص دیگر ، موضوع تغییر رژیم در نیپال است، یعنی تغییر رژیم شاهی به رژیم جمهوری . این موضوع توسط مانونیست ها و اکثریت توده ها و نیروهای سیاسی مطرح گردیده است . اما با وجودی که اردوی شاهی وفادار به دربار سلطنتی و پولیس رژیم صرفا بیست درصد از سرزمین این کشور را در کنترل دارد ، امپریالیست های امریکائی به سختی تلاش دارند تا رژیم شاهی را حفظ نمایند.

در باره اوضاع جهانی

در برنامه حزب بیان گردیده است که: " ماتریالیزم تاریخی بالای نقش اساسی دو چیز تکیه مینماید:

1 - تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی.
2 - رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدیولوژیک و سیاسی جامعه. واقعیت این است که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید توأم بوده و بقایش به آن وابسته است. اما نیروهای مولده فقط می توانند از طریق ورود انسان ها به مناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند . تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا انتاگونیستی می شود. ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام را به وجود می آورد که باید یک تغییر ریشه

یی و انقلابی در جامعه رخ داده و مناسبات تولیدی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی کهن گردد.

این تغییر ریشه ای و انقلابی در جامعه در روبنای ایدیولوژیک و سیاسی براه می افتد و حول مبارزه طبقاتی برای قدرت سیاسی متمرکز می شود. در صورتیکه شرایط مادی لازم فراهم نباشد ، ایدیولوژی و سیاست نمی توانند انقلاب به وجود آورند . اما همینکه شرایط مادی لازم به وجود آمد ، روبنا (ایدیولوژی و سیاست) بصورت عرصه تعیین کننده نبرد طبقات و نیرو های مختلف سیاسی در می آید و ایجاد تحول کیفی در روبنا به ضرورت عمده تکامل جامعه مبدل می شود ."

به عبارت روشن ، تا زمانی که تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در

چهار چوب یک مناسبات تولیدی خاص به مرحله انتاگونیستی آشکار نرسیده باشد ، نیروهای مولده در چهارچوب مناسبات تولیدی موجود عمدتا به رشد خود ادامه می دهند. در چنین شرایطی، تضاد میان نیروی کار و ابزار تولید و همچنان تضاد میان نیروی کار و محصول یا موضوع تولید و تضاد میان ابزار تولید و موضوع تولید و تضاد درونی هر یکی از این بخش های مختلف نیروهای مولده ، عمدتا کار کردی در جهت رشد و تکامل نیروهای مولده دارند ، چرا که تضاد میان نیروها ی مولده و مناسبات تولیدی در حدی نیست که عمدتا از این رشد و تکامل جلوگیری کند . اما موقعی که تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به مرحله انتاگونیستی آشکار رسید ، مناسبات تولیدی موجود، عمدتا به مانع

سر راه رشد نیروهای مولده مبدل می شود و در عین حال تضاد های درونی نیروهای مولده کارکرد خود را در جهت رشد و تکامل نیروهای مولده عمدتاً از دست میدهند.

شیوه تولید سرمایه داری را در نظر می گیریم. از وقتی که این شیوه تولید به مرحله امپریالیزم وارد گردید، طفیلی، گنبدیده و مردنی شد، یعنی وقتی سرمایه داری به مرحله امپریالیزم رسید، تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی سرمایه داری اساساً به مرحله آنتاگونیستی آشکار پا گذاشت و موجودیت مناسبات تولیدی سرمایه داری عمدتاً به سدی در مقابل رشد و تکامل نیروهای مولده مبدل شده و انقلابات پرولتری در دستور روز قرار گرفتند. بدین سبب است که ما عصر را صرفاً عصر امپریالیزم نمی خوانیم، بلکه عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری میدانیم.

این مرض اساسی سرمایه داری دیگر در چارچوب مناسبات تولیدی موجود قابل تدای نیست. ادواری بودن بحرانات در نظام سرمایه داری امپریالیستی به این معنی نیست که بحران اساسی سرمایه داری امپریالیستی (رسیدن تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به مرحله آشکارا آنتاگونیستی) گاهی حاضر است و گاهی غایب. یقیناً بحرانات و شگوفایی ها - در اشکال گوناگون جهانی، منطقی و کشوری - بصورت متناوب یکی پس از دیگری می آیند و می روند، ولی همه این بحرانات و شگوفایی ها در متن بحران اساسی سرمایه داری امپریالیستی جریان می یابد و صرفاً بیان کننده حالات شدید و ضعیف همان بحران اساسی است و نه بیان کننده موجودیت و عدم موجودیت آن. به همین سبب است که مناسبات تولیدی سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان، نه تنها در جریان بحرانات ادواری بلکه در جریان شگوفایی های ادواری اش نیز عمدتاً به مثابه مانعی در مقابل رشد و تکامل نیروهای مولده عمل می نماید. از اینجا است که در هر حالتی پیشبرد مبارزه برای پیروزی انقلاب به مثابه وظیفه اساسی نیروهای انقلابی باقی می ماند.

در رابطه با موضوع رشد علم و تکنالوژی و در کل رشد نیروهای مولده در درون مناسبات تولیدی سرمایه داری امپریالیستی کنونی حاکم بر جهان ما باید

به این امر توجه داشته باشیم. یقیناً پیشرفت های علمی و تولیدی یک قرن گذشته در داخل چوکات شیوه تولیدی سرمایه داری امپریالیستی در در یک مقایسه مطلق با پیشرفت های گذشته جامعه بشری، محیرالعقول و خارق العاده بوده اند. ولی اگر ظرفیت و توانمندی فکری و عملی تاریخا بدست آمده کنونی کل جامعه بشری و امکانات بالقوه برای پیشرفت را با آنچه در عمل و بصورت بالفعل در داخل نظام سرمایه داری امپریالیستی صورت گرفته و می گیرد با هم مقایسه کنیم، به وضوح مشاهده می نمائیم که مناسبات تولیدی سرمایه داری امپریالیستی در هر حالتی عمدتاً به مثابه مانع در مقابل رشد و تکامل نیروهای مولده عمل می نماید. " دینامیزم امپریالیزم " می تواند مرض اساسی این نظام را تسکین دهد ولی نمی تواند آن را بصورت اساسی تدای نماید. تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی است. این تضاد در دو شکل بزرگ (اصلی) تبارز می یابد:

1 - تضاد میان سرمایه و نیروی کار.
2 - تضاد میان انارشی در سطح کل جامعه و سازماندهی در موسسات جداگانه.

تضاد میان سرمایه و نیروی کار در مرحله سرمایه داری رقابت آزاد صرفاً به تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی محدود باقی می ماند، ولی در مرحله سرمایه داری امپریالیستی، علاوه از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، تضاد میان امپریالیزم و خلق ها و ملل تحت ستم را نیز در بر می گیرد. همچنان تضاد میان سازماندهی و انارشی در مرحله سرمایه داری امپریالیستی ابعاد جهانی به خود می گیرد و عمدتاً به شکل تضاد میان قدرت های امپریالیستی و بلوک های امپریالیستی مختلف بروز می نماید. به این ترتیب در مرحله سرمایه داری امپریالیستی سه تضاد بزرگ که ریشه در تضاد اساسی سرمایه داری دارند، در عرصه جهانی موجود هستند که عبارت اند:

1 - تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی.
2 - تضاد میان امپریالیزم و خلق ها و ملل تحت ستم.
3 - تضاد میان قدرت ها و بلوک های امپریالیستی مختلف.

اما عصر امپریالیزم در عین حال عصر انقلابات پرولتری نیز هست. به عبارت دیگر " امپریالیزم آستانه انقلاب پرولتری است. " به همین جهت در این عصر تضاد های بزرگ جهانی صرفاً به تضاد هایی که ریشه در تضاد اساسی سرمایه داری دارند محدود نمیگردند، بلکه تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم به مثابه تضاد میان دو سیستم نیز در عرصه جهانی تبارز می نماید. با در نظر داشت این تضاد، چهار تضاد بزرگ در عرصه جهانی می تواند وجود داشته باشد:

1 - تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی.
2 - تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیزم.

3 - تضاد میان قدرت ها و بلوک های امپریالیستی مختلف.

4 - تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم.
تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم را نباید بمثابه تضاد میان کمونیزم و امپریالیزم تلقی نمود. سوسیالیزم دوره گذار از سرمایه داری به کمونیزم است. به عبارت دیگر دوره سوسیالیزم یک دوره گذاری و عبوری است و می تواند هم قابلیت پیشروی به سوی کمونیزم را داشته باشد و هم قابلیت برگشت مجدد به سرمایه داری را. در مقطعی از عصر امپریالیزم که یا اصلاً انقلاب سوسیالیستی پیروزمند هنوز به وجود نیامده باشد، مثل مقطع قبل از انقلاب اکتوبر در قرن بیست، و یا چنین انقلاباتی با شکست مواجه شده و برگشت مجدد به سرمایه داری صورت گرفته باشد، مثل مقطع کنونی از زمان شکست انقلاب در چین تا حال، تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم به مثابه یکی از تضاد های بزرگ جهانی وجود ندارد.

به این ترتیب در حال حاضر صرفاً می توانیم از سه تضاد بزرگ، که ریشه در تضاد اساسی سرمایه داری دارند، در عرصه جهانی صحبت نمائیم.

ولی اگر در شرایط فعلی نمی توانیم از موجودیت تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم به مثابه تضاد میان دو سیستم صحبت نمائیم، آیا از موجودیت تضاد میان فنودالیزم، یا نیمه فنودالیزم، و امپریالیزم به مثابه تضاد میان دو سیستم نیز نمی توانیم صحبت به عمل آوریم؟ در حالیکه فنودالیزم، در قالب نیمه فنودالیزم و البته نه فنودالیزم خالص، عملاً موجودیت عینی اقتصادی - اجتماعی

دارد و بر علاوه نیرو ها و قدرت های ایدئولوژیک و سیاسی خود را نیز دارد. ما در عصر حاضر نمی توانیم از تضاد میان فنودالیزم و امپریالیسم به مثابه تضاد میان دو سیستم در عرصه جهانی صحبت نماییم، چرا که فنودالیزم به مثابه یک سیستم مستقل دیگر اصلا موجودیت خارجی ندارد. درست از همان زمانی که سرمایه داری به مرحله امپریالیسم رسید و فنودالیزم کهن از میان رفت و به نیمه فنودالیزم استحاله گردید، دیگر فنودالیزم به مثابه یک سیستم مستقل وجود ندارد بلکه به زانیده امپریالیسم مبدل گردیده است. استالین در دهه بیست قرن گذشته، وقتی از تضاد های بزرگ جهانی بحث می کند چهار تضاد را مشخص می سازد:

- 1) تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم.
- 2) تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی.
- 3) تضاد میان مدل تحت ستم و امپریالیسم.

4) تضاد میان قدرت های امپریالیستی. به عبارت روشن تر، استالین تقریباً هشتاد سال قبل تضاد میان امپریالیسم و فنودالیزم را یکی از تضاد های بزرگ جهانی نمی داند. حالا پس از همه فراز و نشیب های انقلابی و ضد انقلابی واقع شده در عرصه جهانی و در زمانه سلطه گلوبالیزیشن سرمایه داری امپریالیستی، فنودالیزم، و به بیان دقیق تر نیمه فنودالیزم که نسبت به دهه بیست قرن گذشته، عمدتاً نیرو و توان خود را در سطح جهان از دست داده است، به طریق اولی نمی تواند، دیگر آنچنان زور و قوتی داشته باشد که به مثابه یک سیستم جهانی در مقابل امپریالیسم قرار بگیرد.

البته فنودالیزم به عنوان یک شیوه تولید غیر از شیوه تولید سرمایه داری نمی تواند با سرمایه داری، و در عصر حاضر با سرمایه داری امپریالیستی، تضاد نداشته باشد، اما این تضاد نه می تواند به مثابه یک تضاد مستقل تبارز نماید و نه به مثابه یک تضاد جهانی، بلکه صرفاً به مثابه یک تضاد ضمیمه یی و غیر جهانی می تواند تبارزاتی داشته باشد. به عبارت دیگر این تضاد به مثابه زانیده ای از تضاد اساسی سرمایه داری، و به صورت مشخص به مثابه زانیده ای از تضاد میان انارشی و سازماندهی و یا به بیان دیگر به مثابه زانیده تضاد میان قدرت ها و بدونک های امپریالیستی مختلف

امپریالیستی یا همدیگر، تبارز می نماید. قدر مسلم است که تضاد میان فنودالیزم و امپریالیسم به مثابه یک تضاد ضمیمه یی و غیر جهانی، و به بیان دیگر به مثابه یک تضاد غیر مستقل و غیر اصلی (فرعی) یا محدود، در عصر حاضر نمی تواند به مثابه تضاد عمده جهانی عملکرد داشته باشد.

در یک پدیده یا پروسه دارای تضاد های متعدد و دارای مراحل مختلف تکامل، مثل جهان بشری، تضاد عمده از ابتدا تا انتهای موجودیت آن پدیده یا پروسه ثابت نمی ماند بلکه به مثابه تضاد رهبری کننده و تعیین کننده هر مرحله مشخص تکامل آن پدیده یا پروسه، با اختتام هر مرحله و آغاز مرحله جدید، تغییر می نماید و یک تضاد عمده جدید جای تضاد عمده قبلی را می گیرد.

درینمورد دو موضوع مهم قابل مکت است:

1 - هر تضادی در یک پدیده یا پروسه دارای تضاد های گوناگون نمی تواند به مثابه تضاد عمده تبارز نماید. بطور عموم می توانیم تضاد های گوناگون یک پدیده یا پروسه بغرنج و پیچیده را به تضاد های بزرگ (اصلی) و تضاد های کوچک (فرعی) تقسیم نماییم. در واقع تضاد عمده در هر مرحله ای از تکامل اینچنین پدیده یا پروسه ای یکی از تضاد های اصلی (بزرگ) آن خواهد بود و نه یکی از تضاد های فرعی یا کوچک آن. مثلاً در شرایط حاضر جهانی که سه تضاد بزرگ یا اصلی جهانی وجود دارد، صرفاً یکی از همین تضاد ها می تواند به مثابه تضاد عمده جهانی عمل نماید و نه کدام تضاد دیگر.

نتیجه اینکه تضاد های کوچک و غیر اصلی موجود در جهان نمی توانند به مثابه تضاد های بزرگ و اصلی جهانی عمل نمایند. همانطور نیز نمی توانند در موقعیت تضاد عمده جهانی قرار بگیرند

2 - جاگزین شدن یک تضاد عمده بجای تضاد عمده دیگر، به مفهوم حل نهایی تضاد عمده قبلی نیست، بلکه به مفهوم جابجا شدن موقعیت آن تضاد از موقعیت تضاد عمده به موقعیت تضاد غیر عمده است. مثلاً اگر در یک مرحله مشخص، تضاد میان امپریالیست ها به مثابه تضاد عمده جهانی عمل نماید؛ ولی در مرحله دیگری تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیسم به مثابه تضاد عمده جهانی

تبارز نماید؛ این جابجایی موقعیت تضاد عمده، به مفهوم حل نهایی تضاد میان امپریالیست ها نیست. در مرحله جدید با وجودی که تضاد میان امپریالیست ها دیگر تضاد عمده جهانی نیست، اما کماکان به مثابه یک تضاد بزرگ (اصلی) جهانی عمل می نماید. به عبارت دیگر با وجودی که تضاد مذکور دیگر در موقعیت تضاد عمده جهانی قرار ندارد، اما نه تنها به عنوان یک تضاد به موجودیت خود ادامه می دهد بلکه موقعیت اصلی (بزرگ) خود را نیز از دست نمی دهد.

البته موضوع مشخصی که باعث میگردد یک تضاد در موقعیت تضاد عمده قرار بگیرد باید به نحوی حل و فصل گردد تا آن تضاد موقعیت خود را به عنوان تضاد عمده از دست بدهد. مثلاً موضوع مشخصی که باعث می گردد تضاد میان امپریالیست ها به مثابه تضاد عمده جهانی عمل نماید، ورود عملی قدرت های مختلف امپریالیستی به جنگ میان هم و یا لاقلاً قرار گرفتن آنها در آستانه ورود به چنین جنگی است. فقط موقعی که چنین موقعیت هایی از بین برود، تضاد میان امپریالیست ها می تواند دیگر تضاد عمده جهانی نباشد، در حالیکه به مثابه یک تضاد بزرگ (اصلی) جهانی همچنان وجود خواهد داشت.

به این ترتیب یک تضاد بزرگ یا اصلی جهانی علیرغم اینکه در موقعیت تضاد عمده جهانی قرار نداشته باشد، به مثابه یک تضاد بزرگ یا اصلی جهانی وجود دارد و عمل می نماید.

3 - یک پدیده بغرنج و پیچیده و دارای تضاد های گوناگون و مراحل مختلف تکامل، مثل جامعه بشری، در واقع بخاطری اینچنین است که تضاد اساسی آن دارای تبارزات گوناگون و مختلف است. همین تبارزات گوناگون و مختلف تضاد اساسی است که تضاد های بزرگ یا اصلی پدیده مذکور را تشکیل می دهند و هر یکی از آنها در مراحل مختلف تکامل پدیده بحیث تضاد عمده همان مرحله عمل می نماید. از این جهت در چنین پدیده هایی، که تضاد اساسی در هر مرحله عمدتاً از طریق یک تضاد یعنی تضاد عمده عمل می نماید، بدون شناخت و تشخیص تضاد عمده نمی توان سمت و جهت حرکت پدیده را مشخص و معین نمود. مثلاً ما باید بخاطر شناخت درست

از اوضاع کنونی جهان باید نهایت سعی در پیدا کردن تضاد عمده جهانی به عمل آوریم، چرا که بدون درک و تشخیص روشن تضاد عمده جهانی، از چگونگی سمت و حرکت تضاد اساسی جهان و به بیان روشن تر از چگونگی سمت و حرکت جهان بصورت مشخص عاجز خواهیم ماند. کاملاً نادرست است که بگوئیم در شرایط کنونی جهانی اصلاً تضاد عمده جهانی وجود ندارد. همچنان کاملاً غلط است اگر بگوئیم که اوضاع کنونی جهان قسمی است که نمی توانیم تضاد عمده جهانی را مشخص نمائیم. بنابراین کاملاً ضروری است که ببینیم از میان سه تضاد بزرگ یا اصلی کنونی جهانی، کدام یکی از آنها تضاد عمده جهانی را میسازد؟

تضاد میان امپریالیست ها : گرچه تضاد میان امپریالیست ها کماکان به مثابه یک تضاد بزرگ یا اصلی جهانی وجود دارد، اما دورنمای جنگ جهانی امپریالیستی حد اقل در همین نزدیکی ها در چشمرس قرار ندارد. گرچه رقابت ها و برخورد ها میان امپریالیست ها وجود دارند، اما این رقابت ها و برخورد ها جنبه عمده مناسبات میان آنها را نمی سازند. در شرایط کنونی جهانی واضحاً تبانی و سازش میان امپریالیست ها جنبه عمده مناسبات میان آنها را تشکیل می دهند. نتیجه مسلم این واقعیت های عینی این است که تضاد میان قدرت های امپریالیستی در شرایط کنونی تضاد عمده جهان نیست.

البته تضاد میان امپریالیست ها کماکان زمینه عینی روند جنگ جهانی امپریالیستی را تشکیل می دهد که در صورت حدت یابی و رسیدن به مرحله آنتاگونیستی آشکار ، به بروز چنین جنگی منجر خواهد گردید.

گرچه جنگ های جهانی امپریالیستی در خدمت به باز سازی ساختاری کل نظام اقتصادی - اجتماعی امپریالیستی براه می افتند، اما در عین حال تجربه دو جنگ جهانی نشان داد که چنین جنگ هایی از یکجانب به شدت تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیزم را حدت می بخشد و از جانب دیگر از جنبه های معینی باعث تضعیف امپریالیست ها می گردد و این وضعیت شرایط عینی و ذهنی مناسبی برای انقلابات پرولتری به وجود می آورد. از اینجهت امپریالیست ها آگاهانه

تلاش می نمایند که از بروز یک جنگ جهانی دیگر در میان شان جلوگیری نمایند و این تلاش به نوبه خود می تواند - و توانسته است - در پهلوی عوامل عینی، در رابطه با جنگ جهانی امپریالیستی نقش بازدارنده بازی نماید.

تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های سرمایه داری: این تضاد نیز کماکان به مثابه یک تضاد اصلی یا بزرگ جهانی وجود دارد. با گسترش بیشتر سرمایه داری در جهان نه تنها گستره عمل این تضاد به عنوان یک تضاد بزرگ یا اصلی جهانی بیشتر از پیش وسیع تر شده است بلکه با توجه به حرکت هر دم افزون تر گلوبالیزیشن سرمایه داری، در آینده نیز در حال وسعت خواهد بود.

در حال حاضر جنبش ضد گلوبالیزیشن و جنبش ضد جنگ در کشور های امپریالیستی، که جنبش های توده ای وسیع و نیرومندی هستند، تبارز عملی سیاسی این تضاد را نمایندگی می کنند.

این جنبش ها از یکجانب نیرو و توان مبارزاتی خود را از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، می گیرند و از جانب دیگر از تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم و مسائل مرتبط با این تضاد. ولی اگر به دقت ارزیابی نمائیم می بینیم که این جنبش ها عمدتاً از تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم و مسائل مرتبط با این تضاد متأثر می گردند و تاثیر پذیری آنها از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی، در مجموع نسبتاً غیر عمده است. این موضوع نشان می دهد که تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در شرایط کنونی جهانی نمی تواند تضاد عمده جهانی محسوب گردد.

تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم - طبیعی است که وقتی هیچ یک از دو تضاد نامبرده قبلی تضاد عمده جهانی نباشد، تضاد سوم یعنی تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم باید تضاد عمده جهانی باشد.

مشروط کردن تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم به عنوان تضاد عمده جهانی به موجودیت کشور یا کشور های سوسیالیستی در جهان نادرست است. در جلسه گسترده سال 2000 ، همه مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می دانستند که کشور یا کشور های سوسیالیستی در جهان وجود

ندارند. اما همین جلسه تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم را به عنوان تضاد عمده جهانی مورد پذیرش قرار داد. از آن گذشته همانطوریکه در زمان تدوین و انتشار " پیشنهادیه در مورد خط مشی اصلی جنبش بین المللی کمونیستی " کشور های سوسیالیستی وجود داشتند، اما علیرغم آن تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم به عنوان تضاد عمده جهان دانسته شد و نه تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم؛ اکنون نیز صرفاً عدم موجودیت تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم نمی تواند نقش عمده یابد و فقط همین امر باعث گردد که تضاد میان امپریالیزم و خلق ها و ملل تحت ستم تضاد عمده جهانی نباشد.

نبود کشور یا کشور های سوسیالیستی در جهان در شرایط کنونی به این معنی است که از میان چهار تضاد بزرگ در عرصه جهانی ، یکی از آنها موقتاً از صحنه جهان غایب شده است. اما از میان سه تضاد بزرگ جهانی موجود، نظر به اینکه کدام یکی از این سه تضاد، نقش عمده در شکلهی مجموع اوضاع جهان بازی می نماید، هر یکی از آنها می تواند تضاد عمده جهان باشد.

برای اینکه تضاد عمده کنونی جهان را مشخص کنیم، باید ببینیم که کدام مسئله نقش محوری در شکلهی اوضاع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جهان بازی می نماید و رابطه این مسئله با تضاد های بزرگ یا اصلی جهانی چگونه است؟

این موضوع روشن و واضح است که مسئله محوری در جهان کنونی که نقش آن در شکلهی اوضاع جهان تعیین کننده است، کارزار جهانی امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی از یکطرف و مخالفت ها و مبارزاتی که علیه آن صورت می گیرد از طرف دیگر، است. این مسئله یقیناً در ارتباط با هر سه تضاد بزرگ یا اصلی جهانی قرار دارد. این کارزار نه تنها به تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی مرتبط است و آنرا بیشتر از پیش دامن می زند، بلکه در ارتباط با تضاد میان امپریالیست ها نیز قرار دارد و در سطوح مختلف آنرا متأثر میسازد. اما عرصه تطبیق یا میدان اجرای مستقیم این کارزار، از هر دو جهت، کشور های تحت بقیه در صفحه (6)

مطالبی پیرامون چند مسئله مبرم ایدئولوژیک - سیاسی

مطالبی که ذیلا تحت عناوین جداگانه مطرح گردیده اند، در اصل در پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان مورد بحث قرار گرفته و قبلا در نشریه درونی مرکزی حزب بصورت درونی منتشر گردیده بودند. برای آماده کردن این مطالب غرض نشر در شعله جاوید، نه تنها نحوه طرح آنها تغییر داده شده بلکه تغییرات معینی در خود متن نیز وارد گردیده است. بعضا مطالب مورد تعدیل قرار گرفته اند و یا جدیدا در متن وارد گردیده اند و همچنان مطالب معینی از متن اصلی به دلیل درونی بودن شان در متن حاضر وارد نگردیده اند.

تبانی و تقابلی امپریالیزم با فنودالیزم و نیمه فنودالیزم

سرمایه داری، مناسبات کهن فنودالی در دوره استعمار کهن تا حدی دچار تغییر و تحول گشتند اما نه در حدی که بتوان از تبدیلی آشکار مناسبات فنودالی کهن به مناسبات نیمه فنودالی صحبت به عمل آورد. درین مورد می توان از افغانستان به عنوان یک نمونه یاد کرد. افغانستان از سال 1839 تا سال 1919 یعنی برای مدت هشتاد سال حالت مستعمراتی داشت. گرچه در طول این دوره تغییراتی در مناسبات فنودالی کهن رونما گردید، اما این تغییرات در حدی نبودند که بتوان از تبدیلی آشکار فیودالیزم به نیمه فیودالیزم صحبت به عمل آورد. تبدیلی آشکار فنودالیزم به نیمه فنودالیزم بعد از تبدیل شدن سلطه استعماری به سلطه نیمه استعماری آغاز گردید، یعنی از زمان آغاز سلطنت امان الله خان. البته در آن زمان از لحاظ جهانی و حتی منطقه بی هنوز دوره استعمار کهن پایان نیافته بود. دوره استعمار کهن از لحاظ جهانی و منطقه بی بعد از جنگ جهانی دوم و بعد از بپا خیزی مبارزات ضد استعماری وسیع در جهان رویهمرفته به پایان رسید.

به عبارت روشن تر، سرمایه های استعماری در مناطق آسیا، آفریقا و امریکای لاتین یا خود ایجاد کننده مناسبات نیمه فنودالی گردید و یا اینکه راه سازش و مماشات با فنودالیزم بومی را در پیش گرفت که نتیجه آن استحاله شدن تدریجی فنودالیزم کهن به نیمه فنودالیزم بود. با شروع قرن بیست که در واقع جهان وارد عصر امپریالیزم و بقیه در صفحه (7)

مناسبات سرمایه دارانه گردیدند. درین مناطق در واقع توپخانه سرمایه داری یک ویرانگری و قتل عام عمومی براه انداخت و بر پایه آنها نظام سرمایه داری را به سرعت بر این مناطق مسلط ساخت.

2 - در مناطق وسیعی از آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، استقرار سریع مناسبات سرمایه دارانه متحقق نگردید.

در امریکای لاتین مناسبات مسلط برده دارانه و ماقبل برده داری از بین برده شدند، ولی نظام مسلطی که بر جای آنها نشست، سرمایه داری نبود بلکه نیمه فنودالیزم بود.

در همین دوره بود که نه تنها در تعداد زیادی از کشور های مستعمره بلکه در کشور های نیمه مستعمره ای مثل چین، ایران و ترکیه که هیچگاهی رسما به مستعمره مبدل نگردیدند (صرفنظر از پارچه های جدا شده از قلمرو آن ها) فیودالیزم کهن به نیمه فیودالیزم استحاله یافت و بطور عموم مناسبات مستعمراتی - نیمه فیودالی و یا مناسبات نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی بر این کشور های ماقبل سرمایه داری مسلط گردیدند. مثلا مناسبات نیمه فیودالی در دوره مستعمراتی در شبه قاره هند به وجود آمده بود. همین مناسبات یعنی مناسبات مستعمراتی - نیمه فنودالی بود که در اواخر نیمه اول قرن بیست یعنی آستانه ورود به نیمه دوم این قرن، پس از خروج استعمارگران کهن انگلیسی از هند، به مناسبات نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی مبدل گردید.

اما در تعداد دیگری از کشور های ماقبل

سلطه سرمایه های امپریالیستی بر جهان بطور عموم در دوره استعماری تامین گردید. در طی این دوره در مجموع مناطق مستعمراتی و نیمه مستعمراتی جهان سه نتیجه مختلف ببار آمد:

1 - انتقال مناسبات سرمایه دارانه از کشور های استعمارگر به مناطق مستعمراتی و سرمایه داری شدن این مناطق.

2 - تبدیل شدن آشکار مناسبات فنودالی کهن به مناسبات نیمه فنودالی در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره.

3 - ایجاد تغییرات اندک در مناسبات فنودالی کهن.

1 - انتقال مناسبات سرمایه دارانه از کشور های استعمارگر به مناطق مستعمراتی ای چون امریکای شمالی (ایالات متحده امریکا و کانادای کنونی) و استرالیا به قسمی صورت گرفت که کلا چهره این مناطق را تغییر داد و مناسبات سرمایه دارانه را بر این مناطق مسلط و حاکم ساخت. قبل از ورود استعمارگران اروپایی به این مناطق، مردمان بومی این مناطق در مناسبات اقتصادی - اجتماعی ماقبل برده داری بسر می بردند. استعمارگران اروپایی، بومیان سرخپوست امریکای شمالی و ابوریچن های سیاه پوست استرالیایی را قتل عام کردند. بر پایه این قتل عام نفوس بومی، مستعمره چیان اروپایی به سکنه اصلی و عمده این سر زمین ها مبدل شدند و مناسبات اقتصادی - اجتماعی زادگاه اصلی شان را به این مناطق انتقال دادند. به همین سبب ایالات متحده امریکا، کانادا و استرالیا از مناسبات ماقبل برده داری راسا وارد